

نظام اقتصاد اسلامی

مرتضی رضوی

تنظیم و پی نویس: حسن بابائی

نظام اقتصاد اسلامی

تقریرات: مرتضیٰ رضوی

تنظیم و پی نویس: حسن بابائی

تایپ و صفحہ آرایہ:

ابراہیم رضوی

چاپ: پائیز ۱۳۹۹

نشر الکترونیک

قفسہ کتابخانہ مجازی سایت بینش نو

<http://www.binesheno.com>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عن
ARTFOOT

فهرست

فهرست.....	۵
مقدمه.....	۹
یادآوری.....	۱۲
بخش اول- پرسش ها و پاسخ ها.....	۱۵
امیل دورکیم و ماکس وبر.....	۲۶
نبوت.....	۲۹
تعریف اخلاق.....	۳۵
بخش دوم- فصل اول: نظام اقتصاد جهانی اسلام.....	۴۱
دوران اول.....	۴۱
دوران دوم.....	۴۳
دوران سوم.....	۴۴
لیبرالیسم.....	۴۵
مقدمه اول.....	۴۶

۵۲	مقدمه دوم
۵۳	مقدمه سوم
۵۳	۱- اسلام دین خاتم است
۵۵	۲- جهانی بودن
۵۸	تعیین سهم شخصیت جامعه و شخصیت فرد در اموال کره زمین
۵۸	سهم بیت المال
۵۹	۱- معادن
۶۰	۲- جنگل ها
۶۴	۳- باتلاق ها و نیزارها
۶۶	۴- رؤوس الجبال = سر کوه ها
۶۷	۵- بطون الاودیه
۶۹	۶- اراضی متروکه
۶۹	۷- ارث من لا وارث له
۶۹	۸- در سطر بالا بیان شد
۷۰	۹- رودخانه ها و چشمه ها
۷۲	۱۰- حریم رودخانه ها
۷۲	۱۱- تالاب ها
۷۳	۱۲- دریاها و اقیانوس ها
۷۶	۱۳- زکات
۷۶	۱۴- خمس

۸۱ خمس غواصی
۸۲ ۱۵- گنج
۸۲ ۱۶- خمس مال مخلوط به حرام
۸۳ ۱۷- اراضی موات
۸۳ سهم افراد و بخش خصوصی
۸۴ ربا
۸۵ کار در نظر اسلام
۸۵ تعریف کار
۸۶ عطله
۸۶ سرمایه داری
۸۸ تذکر مهم
۸۸ موارد مصرف بیت المال
۸۹ ۱- فقرا
۹۰ ۲ مسکین
۹۰ ۳- عاملین
۹۰ ۴- مؤلفه قلوبهم
۹۰ ۵- و فی الرقاب
۹۱ ۶- الغارمین
۹۱ ۷- فی سبیل الله
۹۱ عدالت

۹۲	۸- ابن سبیل.....
۹۳	آیه انفال.....
۹۴	آیه خمس.....
۹۶	تجارت.....
۱۰۰	ایجاد تعادل در بازار.....
۱۰۱	خصوصی سازی.....
۱۰۱	اقتضاعات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله).....
۱۰۶	پاسخ به یک استدلال شعار گونه.....
۱۱۲	عشریه و عشر.....
۱۱۴	خراج.....
۱۱۷	امیرالمومنین و تقسیم خراج.....
۱۲۱	بخش دوم- فصل دوم: نظام اقتصاد اسلامی در کشوری میان کشورها.....
۱۲۵	امام خمینی و ایران.....
۱۳۳	مصرف.....

مقدمه

در هیچ کتابم نگفته ام که فلانی یا فلان اشخاص از من خواستند و برای اجابت آنان این کتاب را نوشتم. اما درباره کتاب کوچک حاضر می گویم: در این اوضاع کسالت و پیری که دچار هستم، اشخاصی از آن جمله جناب آقای شیخ حسن بابائی اصرار ورزیدند که در موضوع «نظام اقتصاد اسلامی» آنچه می دانم عرضه کنم و متعهد شدند که فقط مطالب را شفاهی بگویم ضبط شود و آقای بابائی آن را پیاده کرده تنظیم و پی نویسی کند. بنابراین متن این کتاب از من، تنظیم و پی نویسی از اوست. اما مسئولیت هم متن و هم پی نویسی ها همگی با خود بنده است و او هیچ مسئولیتی ندارد.

در گذشته، مطالبی درباره این موضوع در روزنامه اطلاعات می نوشتم و منتشر می شد، با اشاره جناب آقای هاشمی، روزنامه از ادامه آن خودداری کرد و ناقص ماند. گرچه انتشارات بعثت آن را

به همان صورت چاپ و با عنوان «برداشت های فقهی» منتشر کرد. به خاطر همان نقص آن را در «سایت بینش نو» قرار ندادم. اکنون به نظر خودم در این کتاب هم کاملتر و هم به طور روشنتر، تقدیم شده است که از آقای بابائی تشکر می کنم.

چند کتاب دیگر را نیز که قبلاً نوشته بودم در سایت نیاورده ام:

۱- **خلقت آدم و بحثی در تکامل**، جلد اول؛ این کتاب را در

۱۹ سالگی نوشته بودم که استاد محبوب و گرامیم شهید دکتر مفتاح مقدمه ای بر آن نوشته بود، که با فاصله زمانی، سه بار چاپ و منتشر شد.

۲- **خلقت آدم و بحثی در تکامل**، جلد دوم که در سال

۱۳۵۵ به چاپ رسید.

چون مطالب این کتاب را در کتاب های بعدی به صورت

متکامل آورده ام، نیازی به آوردن آن در سایت نبود.

۳- **مزارعه و مضاربه در اسلام**؛ این کتاب، دو مسئله مزارعه

و مضاربه را در جامعه کاملاً اسلامی که جهانیان «امت واحده»

باشند و نظام اقتصاد اسلامی پیاده شده باشد، بررسی می کند. این

نیز در خلال نوشته های دیگر بالملازمه آمده است.

۴- **تحلیلی بر اوضاع سیاسی کردستان**؛ این کتاب کوچک

را در زمانی که سیاسی بودم و قبل از توبه ام از «سیاست حرفه ای»

نوشته ام که با اغلاط زیاد چاپی، منتشر شد.

۵- تفسیر سوره جمعه؛ تقریر کلاسی بود در سازمان تبلیغات

اسلامی تبریز، که چاپ کردند. اما خیلی مختصر است و در خور شأن سوره جمعه نیست.

این حضرات که به اصرارشان پاسخ مثبت دادم. اینک می گویند به نوشتن شرح صحیفه (انسان و علوم انسانی در صحیفه سجادیه) ادامه بده تا به آخر برسد و در همان شش جلد نماند.

توجه نمی کنند که مسئله «نظام مالی اسلام» حدود ۵۲ سال است در اثر مطالعات و تحقیقات در ذهن من آماده است و می توان آن را به دستگاه ضبط صدا ریخت. اما در صحیفه، در هر جمله و گزاره با جهانی از پیام رو به رو می شوم؛ نو، تازه و جدید که هرگز از این زاویه کسی به صحیفه نگاه نکرده است. هر جمله اش فکر و هر گزاره اش کاوش و دقت ابتکاری می خواهد. با این وضعیت جسمی من نمی توان به این کار عمیق و بزرگ اقدام کرد؛ صحیفه خود یک جهان است؛ جهان انسان بودن و انسان را شناختن.

توقع: از خواننده محترم این کتاب، توقع دارم که اگر آن را تا آخر نخوانده باشد، قضاوتی درباره آن نکند، چون ممکن است در هر قسمت از آن، سؤال و حتی سؤال هائی به ذهنش برسد که این سؤال ها در قسمت های بعدی پاسخ شان آمده و حل شده اند.

یادآوری: این کتاب فقط به «اصول و مبانی» نظام اقتصاد اسلامی پرداخته است، فروع و جزئیات آن را به طلاب محقق جوان که سخت چشم امید به کار آنان دوخته ام، وا می گذارم. حتی آرزو دارم که همین اصول و مبانی را نیز توسعه دهند، بیورانند و کاری کامل تر از کار من ارائه دهند.

با آرزوی موفقیت هرچه بیشتر آنان

مرتضی رضوی

۱۳۹۹/۸/۱ هـ ش

۱۴۴۲/۳/۵ هـ ق

بخش اول

پرسش ها و پاسخ ها

بخش اول

پرسش ها و پاسخ ها

تشکر: از این که با عدم مساعدت حال عمومی تان، فرصت دادید پرسش هائی را مطرح کرده و پاسخ شان را بشنویم، متشکر و ممنون هستیم.

جواب: به هر صورت، من هم باید از شما تشکر کنم؛ به نظر من انسان موجودی است که اگر چهار کلمه ای می داند، حتی اگر یک خبر معمولی را می داند، دوست دارد که مخاطبی، گوشه‌ای، شنونده ای پیدا کند و آن را بگوید تا چه رسد به ما طلبه ها و هر اهل علم و اندیشه ای. زمانی که من در تبعید بودم خانم سیمین دانشور گزارشات مقاله گونه ای در روزنامه اطلاعات می نوشت، یادم هست یک روز نوشته بود (البته من نقل به معنی می کنم):
به دادگستری رفتم، خانمی را ناراحت و عصبانی دیدم که آمده است تا از شوهرش طلاق بگیرد.

- خانم چرا می خواهی از شوهرت طلاق بگیری؟
- از دست شعر، شعرش کلافه ام کرده، شوهرم شاعر است.
- شعر که چیز بدی نیست چه بهتر که شوهر یک خانم شاعر
باشد.

- نمی دانی آخر این مرد چه بلائی به سرم آورده، شب و روز
می گوید بنشین به شعرهای من گوش کن، از زندگی افتاده ایم.
بلی؛ شاعر دوست دارد همگان بنشینند شعر او را گوش کنند. در
حقیقت، اهل علم، دانشجوی واقعی و طلبه حقیقی نیز همین طور
هستند.

می دانید این که من مباحثات اساسی و نوشتن را کنار گذاشته ام
بدلیل همان عدم مساعدت حال عمومی است. اکنون که اینهمه
اصرار کردید پرسش های تان را عنوان کنید.

س: برخی از آقایان حوزوی گفته اند: اسلام نظام اقتصادی ندارد.
ج: قرارمان نبود سخنان دیگران را بررسی کنیم. بنا بود که
پرسش های خودت را مطرح کنی، اگر از دیگران نقل کنی، من را با
کسی درگیر می کنی که در این جا حضور ندارد تا از نظریه خودش
دفاع کند. و من به چنین پرسشی جواب نمی دهم و در چنین
مباحثه ای شرکت نمی کنم.

س: بلی؛ من از کسی نقل نمی کنم و پرسش های خودم را

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۱۷

عنوان می کنم؛ می گویم: مالکیت در اسلام ثابت و محترم است، این باور من درست است؟

ج: این گزاره «مالکیت در اسلام ثابت و محترم است» در دو عرصه قابل بررسی است: عرصه فقهی و عرصه انسان شناسی. در بحث فقهی کاملاً نادرست است زیرا که مطلق آمده است باید مقید شود و گفته شود: مالکیت مشروع در اسلام ثابت و محترم است. این گزاره درست است.

و همچنین رابطه مالک با مال خودش، مطلق نیست، و این یکی از فرق های اساسی در مالکیت از نظر غرب و اسلام است؛ قاعده «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ»^۱ که سلطه مالک بر مال و

^۱ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۳. سلطه و اختیار مالک نسبت به مال خود به خوبی از این روایت نیز استنباط می شود: سماعه که از یاران امام صادق علیه السلام بوده است، نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم: آیا شخص صاحب اولاد می تواند مقداری از اموال خود را به خویشاوند غیر وارث خود واگذار کند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «فهو ماله، یصنع به ما یشاء الی ان یاتیه الموت»؛ یعنی مال از آن اوست، مادام که زنده است هر کاری می تواند با آن بکند و هر طور که بخواهد، می تواند تصرف کند. (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۸۱، احکام وصایا، باب ۱۷). همچنین روایتی است که ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و در آن چنین آمده است: «ان لصاحب المال ان یعمل بماله ما یشاء مادام حیاً ان یشاء وهبه و ان یشاء یتصدق به و ان یشاء ترکه الی ان یاتیه الموت»؛ صاحب مال (مالک) مادام که زنده است هر کاری که بخواهد می تواند نسبت به مال خود انجام دهد؛ اگر خواست آن را هبه می کند یا اگر مایل بود آن را صدقه می دهد و اگر این کارها را نمی کند تا آنکه مرگ به سراغ او بیاید. (وسائل الشیعه، ج ۱۳، احکام وصایا، باب ۱۷).

ملک خود را تحکیم و تضمین می کند نیز قید و قیدها دارد. در اقتصاد غربی مالک هر چه بخواهد با مال خودش می کند؛ پولش را آتش می زند، زر و سیم را به دریا می اندازد، باغ آباد را بی هدف ویران می کند، همه دارائی خود را به یک سگ وقف می کند و... و... هر کاری در مال خود بکند آزاد است. اما اسلام چنین سلطه ای را به مالک نمی دهد؛ حتی فرد اسرافکار را تعزیر می کند اگر تکرار کند در بار چهارم گاهی به سلب مالکیت می رسد. و گاهی نیز به اعدام، زیرا گناهان کبیره گاهی به این سرانجام می رسند و اسراف گناه کبیره است.

اما این گزاره در عرصه علم انسان شناسی: درست است انسان موجودی است که مالکیت اولاً از خصیصه های ذاتی و آفرینشی اوست، ثانیاً از انگیزه های اساسی او بر زیستن و زندگی کردن و تکامل و توسعه، است. بر خلاف مارکسیسم.

یعنی اسلام هم در عرصه انسان شناسی (رابطه ذاتی انسان با مالکیت)، مالکیت را ثابت و محترم می داند و هم در عرصه اقتصادی، فقهی و حقوقی لیکن در این عرصه با آن قید مشروعیت و با آن قیدهائی که بر قاعده «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» که خودش این قاعده را تأسیس کرده، وارد آورده است.

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۱۹

در حوالی سال ۱۳۴۰ و در زمان نخست وزیری دکتر امینی،^۱ همین «گزاره مطلق» که تو گفתי، سرنوشت مردم ایران را با همین اطلاقش در جهت ناخوش آیندی قرار داد.

س: به باور من اسلام نظام اقتصادی ندارد. همان طور که تا کنون کسی یک نظام مشخص و مبین برای اقتصاد اسلامی نداده است.

ج: این دلیل جوانی شما و صریح بگویم دلیل ضعف علمی است؛ من از شما می پرسم آیا اسلام نظام حقوقی دارد یا نه؟-؟ اگر بگوئید ندارد، همه فقه و فقاہت را انکار کرده اید. و اگر بگوئید نظام حقوقی دارد پس به نظام اقتصادی آن نیز اعتراف کرده اید. زیرا هیچ نظام حقوقی نمی تواند وجود داشته باشد مگر بر یک نظام اقتصادی نیز مبتنی باشد.

جدا کردن نظام حقوقی یک مکتب از نظام اقتصادی آن، محال است. این جراحی میان نظام اقتصادی و نظام حقوقی ناشی از نارسائی اندیشه جنابعالی است؛ همه ابعاد زیستی بشر مرتبط با هم بل تنیده بر هم است و این مائیم که چون توان بررسی همه ابعاد را یک جا نداریم علم را رشته رشته کرده ایم.^۲ غربی ها گاهی به این

^۱ علی امینی مجدی معروف به علی امینی (۲۱ شهریور ۱۲۸۴ تهران - ۲۱ آذر ۱۳۷۱ پاریس)، از اعضای جبهه ملی و یک دوره از اردیبهشت ۱۳۴۰ تا تیر ۱۳۴۱ نخست وزیر ایران بود.

^۲ (الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَتُهَا الْجَاهِلُونَ). عوالی اللئالی ج ۴ ص ۱۲۹. برای شرح بیشتر رجوع کنید به کتاب «نقد مبانی حکمت متعالیه» بخش اول: هندسه شناخت.

جراحی‌ها فونکوسیونالیسم می‌گویند که از نظر هر اندیشمندی مطرود و غلط است. پس اسلام نظام اقتصادی دارد دقیقاً همان طور که نظام حقوقی دارد.

س: مراد من این نیست که اسلام هیچ راهی برای اقتصاد تعیین نکرده، می‌گویم اسلام نظام اقتصادی را به عقل بشر واگذار کرده است.

ج: اولاً این عقل چیست؟ عقل مارکس است، عقل ماکیاوول^۱ است، عقل ابوجهل است؟ عقل هیتلر است؟ عقل چنگیز است؟ یا عقل ندر قلی شاه خودمان است (که در آوردن چشم افراد را بعنوان یکی از ارکان مدیریت و حکومت قرار داد و همین سنت حکمرانی شد و آقا محمد خان قاجار شهر کرمان را به شهر کوران تبدیل کرد) یا عقل فلان فرد بقال است؟ عقل فلان بنای ماهر و مهندس، پزشک، کارگر و... و... است؟ و هر کس معتقد است که بهترین و

^۱ نیکولو برناردو ماکیاوولی، فیلسوف سیاسی و شاعر مشهور ایتالیایی. (۱۴۶۹-۱۵۲۷ م). ماکیاوولی معتقد است، زمامدار اگر بخواهد باقی بماند و موفق باشد نباید از شرارت و اعمال خشونت‌آمیز بترسد. زیرا بدون شرارت، حفظ دولت ممکن نیست. حکومت برای نیل به قدرت، ازدیاد و حفظ و بقای آن مجاز است به هر عملی از قبیل کشتار، خیانت، ترور، تقلب و ... دست بزند و هرگونه شیوه‌ای حتی منافی اخلاق و شرف و عدالت را برای رسیدن به هدفش روا می‌دارد. (کتاب شهریار، نوشته ماکیاوولی).

قوی‌ترین عقل را دارد.

اگر چنین است چرا دیگر ابعاد زیست انسان را به عقل واگذار نکرده است؟! چرا برای همه چیز بشر نظام داده؛ نظام ازدواج و خانواده، نظام حقوق در رابطه فرد با فرد؛ فرد با جامعه، جامعه با فرد، نظام تربیت، نظام امر به معروف و نهی از منکر، حتی چگونگی عمل جنسی و مجامعت دو همسر را بیان کرده، چگونگی حفاظت از جنین، کودک، نوجوان و... چرا این‌ها را به عقل بشر نسپرده؟ اساساً اگر بنا بود یکی از بخش‌های عمده دین بنام نظام اقتصادی را به عقل بسپارد و یک مثلث بزرگ از این کیک را ناقص آورد و آن را به عقل بشر واگذارد، چرا در ابعاد دیگر به جزئیات هم پرداخته حتی نظام بهداشت آورده و در آن میان به بهداشت دندان توجه کرده و گفته است با چوب ریحان خلال نکنید.

اصل ادعای پیامبران در برابر مردمان این بود که: **عقل کافی نیست**. به اصول کافی و نهج البلاغه رجوع کن می‌گوید انبیاء را فرستاد «لِيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^۱ تا ذهن و جان بشر را شخم کرده و مدفون شده‌ها و دفینه‌های عقل را بیرون بیاورند. یعنی عقل بالقوه است و این نبوت است که باید آن را به فعلیت برساند.

^۱ نهج البلاغه. خطبه اول.

حدیث‌ها (و انسان‌شناسی اسلام) می‌گوید دو عقل هست، عقل باطن و عقل ظاهر،^۱ این هر دو باید با هم باشند تا بشر انسان شود.

س: می‌گوییم احادیث ما در باب اقتصاد، همه ارشادی هستند و انسان را در این باب به عقل ارشاد می‌کنند؛ ارشاد را می‌پذیریم اما یک نظام مشخص اقتصادی را نمی‌پذیریم.

ج: اگر مراد از ارشاد معنی لغوی و عرفی آن است، پس همه چیز اسلام ارشاد به عقل است. اسلام در هیچ چیز و در هیچ مسئله‌ای انسان را به غیر عقل ارشاد نمی‌کند.

اما اگر مراد از ارشاد، ارشاد اصطلاحی است که در علم اصول فقه «امر ارشادی» در مقابل «امر مولوی» قرار دارد...

س: بلی؛ من می‌گویم هیچ آیه مولوی و هیچ حدیث مولوی درباره اقتصاد نداریم همگی ارشادی هستند.

ج: پس آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ

^۱ امام کاظم علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ (ع) وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. همانا خداوند دو حجت بر مردم دارد، حجت ظاهر و حجت باطن. حجت ظاهر رسل و انبیاء و ائمه علیهم السلام است و حجت باطن عقول است. اصول کافی ج ۱ ص ۱۶ ط دارالاضواء.

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۲۳

خُمْسَهُ...»^۱ امر مولوی نیست؟! امر مولوی آن است که ایجاد تکلیف کند تکلیفی که مردم (مردم عاقل) پیش از صدور آن حکم، خود را به آن مکلف نمی دانستند.

همچنین است آیه انفال،^۲ آیه فیء.^۳ و همین طور است آیات زکات^۴ به ویژه آیات زکات واجبه که باید به بیت المال پرداخته شود. و همچنین آیه های دیگر و صدها حدیث. اینهمه تکالیف از کجا در آمده؟ غیر از اوامر مولوی؟.

برخی ها بر اسلام خرده می گیرند که خیلی سخت گیر است و انباشتی از تکالیف است و تو می گوئی اسلام نظام اقتصادی را

^۱ سوره انفال آیه ۴۱ بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان (او) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در سفر است.

^۲ سوره انفال آیه ۱: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. از تو درباره انفال سؤال می کنند؛ بگو: «انفال» مخصوص خدا و پیامبر است؛ پس، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و خصومت‌های میان تان را آشتی دهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید.

^۳ سوره حشر آیه ۷: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ... آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است.

^۴ سوره توبه آیه ۱۰۳: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا... از اموال آنها صدقه ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و...

بدون تکلیف رها کرده است!!!

ظاهراً منظور شما این است که تک مسئله هائی را در اقتصاد بیان کرده؛ حلال و حرامی را در این باب آورده اما این تک مسئله ها را به طور پراکنده رها کرده و نظاممند نکرده است. این بینش درباره هر فکری و هر کسی غلط است تا چه رسد به قرآن و پیامبر. تنها دیوانگان چنین پراکنده گویی می کنند.

واقعیت این است: **چون تو خودت جناب بابائی نظام اقتصاد اسلامی را نمی دانی،** لذا صورت مسئله را پاک می کنی.

س: من می گویم: آیا سزاوار است پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در جایگاه مارکس،^۱ آدام اسمیت^۲ و... بگذاریم؟ آیا آن حضرت در جای مارکس و اسمیت نشسته است؟

ج: گفتم که جوان هستی و معلومات کافی را در این باره نداری، اما اکنون می بینم که در گام های اولین نیز می لنگی. به حدی که نمی دانی اگر ستمگران و کابالیسم^۳ تاریخی می گذاشتند اقتصاد اسلام پیاده شود، زمینه ای برای ظهور مارکس، اسمیت و... نمی ماند تا بیایند بر جهل بشر بیفزایند.

^۱ کارل هاینریش مارکس فیلسوف و جامعه شناس. تولد: ۱۸۱۸ وفات: ۱۸۸۳

^۲ آدام اسمیت، فیلسوف و پدر علم اقتصاد مدرن غرب. تولد ۱۷۲۳ وفات ۱۷۹۰

^۳ رجوع شود به کتاب کابالا و پایان تاریخش. سایت بینش نو www.binesheno.com

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۲۵

قضیه برعکس است، همان طور که ماکس وبر^۱ می گوید: مارکس و امثال او که برای زندگی بشر نسخه می دهند، خودشان را در جای پیامبران می گذارند و کار پیامبری می کنند که سزاوار آن نیستند؛ آنان را به همین جهت محکوم می کند^۲.

وبر (خواه به نبوت معتقد باشد یا نباشد) معتقد است که دانشمند نباید ایدئولوژی بدهد. ما ها هم او را محکوم می کنیم که چرا علم را عقیم می کند و از ارائه ایدئولوژی سترون می کند.

درست است مطابق مکتب ما علم برای ایدئولوژی است، اما آن علمی می تواند ایدئولوژی بدهد که «علم صحیح» باشد نه «علم ناقص»^۳ که حتی اصول و مبانی همواره در تحول و تغییر است. بنابراین اگر به سخن او از این زاویه نگریسته شود، حرفش درست می شود.

ما هم می گوئیم علم مقدس است، ارجمند و محترم است؛ به میزانی که جهل مذموم، قبیح و نکوهیده است، به همان میزان علم ارزش دارد و انسانیت انسان به علم است. لیکن هیچ علمی حق ارائه نسخه زندگی و ایدئولوژی ندارد مگر علم نبوتی و امامتی. صد

^۱ کارل ماکسیمیلیان امیل وبر. جامعه شناس. تولد ۱۸۶۴، وفات ۱۹۲۰.

^۲ سخنرانی معروف ماکس وبر که به عنوان کتاب «دانشمند و سیاستمدار» منتشر شده است.

^۳ شرح این موضوع خواهد آمد که علوم غربی، علم هستند و زحمات و هزینه های بسیاری برای شان صرف شده، اما علم صحیح نیستند و نقص اساسی و مبنائی دارند.

البته در این نکته با ماکس وبر وحدت نظر داریم. گرچه مجال است علم ایدئولوژی ندهد، همین مدرنیته که این همه بلا بر سر انسان آورده، نتیجه علوم انسانی غربی است. خب؛ جناب بابائی می بینی که مسئله را صد و هشتاد درجه معکوس گرفته ای، ماکس وبر لیبرال بل مسلط کننده لیبرالیسم بر اندیشه جهان، مسئله را بهتر از تو می فهمد و تو با این که یک فرد مکتبی هستی ندانسته ای و دچار مغالطه شده ای؛ او می گوید مارکس و امثالش به ناحق به جای پیامبر نشسته اند و تو می گوئی اگر پیامبر نظام اقتصادی بدهد در جای مارکس قرار می گیرد. گرچه امیل دورکیم^۱ می گوید: اگر معتقد باشم که علم ایدئولوژی نمی دهد، زحمت علم را بر خود تحمیل نمی کردم.

امیل دورکیم و ماکس وبر:

بهتر است کمی در این مسئله درنگ کنیم: وبر می گوید: علم بشر متحول است؛ همواره در تغییر است، متکامل است. همواره طی مراحل می کند و از درجه ای به درجه بالاتر می رود. اکنون بشر بخواهد بر اساس علمش یک نسخه نوشته و ایدئولوژی بدهد، وقتی که علمش به مرحله و درجه بالا می رسد می بیند که علمش

^۱ امیل دورکیم، جامعه شناس. تولد ۱۸۵۸ و وفات ۱۹۱۷. از آثار او می توان به (درباره تقسیم کار اجتماعی)، (قواعد روش جامعه شناسی) و (خودکشی) اشاره کرد.

در مرحله قبلی ناقص بل دارای غلط بوده است، پس ایدئولوژی ای که بر اساس آن عرضه شده نیز ناقص و دارای غلط خواهد بود. بنابراین، علم بشر هرگز نمی تواند و نباید نسخه بدهد و بشر را در یک برنامه ناقص و غلط قرار دهد.

اگر سخن امیل دورکیم را در برابر نظر ماکس وبر قرار دهیم می بینیم که او فقط شعار می دهد. اما سخن او نیز از جهتی درست است و آن جهت انسان شناسی است. ماکس وبر از زاویه شناخت شناسی و جامعه شناسی علم، سخن می گوید و حرفش هم درست است لیکن دورکیم از زاویه انسان شناسی و جامعه شناسی محض، می نگرد و می گوید: انسان هرگز بدون ایدئولوژی نخواهد بود و از جانب دیگر علم نیز هرگز عقیم و بی تاثیر نخواهد بود؛ علم تاثیرش را در فرد و جامعه به طور عمیق و تعیین کننده می گذارد و این هر دو قطعی و جبری هستند، پس بهتر است دانش و دانشمند بکوشند این جریان متقابل جبری را با یک سرو سامان عاقلانه بر جامعه بشری عرضه کنند. گرچه در مراحل بعدی تکامل علم، این سرو سامان محکوم شده و نقصش روشن خواهد شد.

در این نگاه تحلیلی به هر دو نظریه، مشاهده می کنیم که دورکیم در فاز نسبیّت قرار دارد و به مصداق آن مَثَل فارسی می گوید: کاجی به از هیچچی.

اکنون این هر دو نظریه را ببریم به حضور اسلام:^۱ اسلام می گوید ایدئولوژی، (نسخه و برنامه زندگی برای انسان) غذا نیست که اگر دستت به نان و کباب نرسید به کاجی قانع شوی و حیات خودت را حفظ کنی، ایدئولوژی شمشیر دوبر است یا سعادت می آورد یا شقاوت، ایدئولوژی کاجیانه، به هر میزان بر علم بشری پیش رفته مبتنی باشد؛ به همان میزان خطرناک می شود چنان که امروز مشاهده می کنیم که حیات عموم بشر چگونه در چنبره محصولات علمی و تاثیرات جبری آن، گرفتار شده است.

اسلام این وضعیت را «ضالالت» می نامد.

و درباره نظریه ماکس وبر می گوید: واقعاً و حقیقتاً علم بشری نباید ایدئولوژی بدهد و استدلال وبر کاملاً درست است. اما او از روی دو اصل مهم با کمال بی اعتنائی عبور می کند:

۱- اگر بناست انسان از علم ایدئولوژی نگیرد آیا آن را از جهل بگیرد؟ زیرا بشر هرگز بدون ایدئولوژی نخواهد بود و این یک امر جبری مسلم است؛ لیبرالیسم و بی مکتبی خود یک مکتب است، همان طور که بی دینی خود یک دین است. نفی ایدئولوژی خود یک ایدئولوژی است.

۲- نتیجه لیبرالیسم، حذف هر گونه راه (صراط) از پیش روی

^۱ مراد از اسلام، مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام است.

بشر و رها کردن او در بی راهه است که عین ضلالت است. ماکس وبر به صراحت می گوید: ما دانشجو هستیم و مسئولیت ایدئولوژی نداریم،^۱ ایدئولوژی کار پیامبران است. اما او پیرو هیچ پیامبری نمی شود، زیرا او با دین سالم و درست آشنا نیست، او عوام نیست دانشمند است می بیند که مسیحیت موجود، به درد فرد و جامعه انسانی نمی خورد و با یک دین سالم مانند اسلام نیز آشنائی ندارد.

آقای بابائی: خودمانیم، ما چه قدر در شناخت دین مان معلومات داریم تا انتظار داشته باشیم که ماکس وبر اسلام شناس باشد و اسلام را بپذیرد؟؟ هنوز هم که هنوز است جنابعالی از بستر برخاسته و می گوئی اسلام نظام اقتصادی ندارد. اگر با دقت به این سخن خودت بنگری می گوئی اسلام در نظام اقتصاد، لیبرال است و برنامه ای ارائه نکرده است.

این که می گوئی «اسلام نظام اقتصادی را به عقل واگذاشته و به عقل ارشاد کرده است»، مگر ماکس وبر و یا هر لیبرال دیگر می گویند راه عقل را نروید؛ آنان نیز به عقل وا می گذارند و طرفدار برنامه عاقلانه هستند، هیچ کسی طرفدار دیوانگی نیست.

نبوت: جناب عالی طلبه ای، این همه مباحثات در «فلسفه

^۱ رجوع کنید «دانشمند و سیاستمدار» اثر معروف ماکس وبر.

وجودی و لزوم نبوت» که در علم کلام می بینی، آن همه آیات و احادیث فراوان که در اثبات نبوت آمده همگی فریاد می کشند که انسان، علم انسان، عقل انسان به تنهایی نمی تواند راه، صراط و ایدئولوژی تعیین کند باید نبوت باشد تا انسان، علم انسان و عقل انسان بتواند راه و برنامه درست و بی نقص داشته باشد.

اکنون به حدیث امام باقر علیه السلام بنگریم تا معنی آن را بهتر بدانیم که به دو دانشمند معاصر خود سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: «شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱: به مشرق بروید، به مغرب بروید

علم صحیح نمی یابید مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود. یعنی علم بشری علم است و ارزش هم دارد، لیکن برای ارائه برنامه زندگی و مدیریت بشر و سعادت او، ناتوان است.

س: در دیگر علوم انسانی از قبیل جامعه شناسی، روان شناسی و انسان شناسی، نیز غربی ها بسیار کار کرده اند، ما نیز باید با تعقل مان از آن ها استفاده کنیم.

ج: استفاده علمی از هر کسی، از هر جامعه ای، مطلوب و گاهی واجب است. اما مراد تو این است که اسلام همین علوم را نیز

^۱ کافی، ج ۱ (اصول) ص ۳۹۹ ط دار الاضواء.

ندارد. باید با عقل ناقدمان، از غربی‌ها پیروی کنیم.

در این صورت مصیبت بزرگتر است، مصیبت ضعف جنابعالی در شناخت اسلام. شگفتا! انتظار نداشتم جنابعالی نیز مشعوف غرب شده باشی؛ خود غربی‌ها کاملاً قبول کرده‌اند که علوم انسانی شان به سقوط خانواده؛ آمارهای عظیم طلاق، خودکشی،^۱ سقط جنین،^۲ سالانه میلیون‌ها کودک نامشروع^۳ و... و... بویژه از بین رفتن اعتمادها انجامیده و بالاخص روابط دو جنس مخالف دقیقاً محض معامله‌بازاری، برای شهوت شده است.

در حوالی سال ۷۲ با خانم «مکی» که از آمریکا آمده بود و مصاحبه با او را به من حواله کرده بودند و آقای دکتر نورمحمدی

^۱ براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی، در سال ۲۰۱۹ بیش از یک میلیون نفر به دلیل خودکشی جان خود را از دست داده‌اند. (خبرگزاری تابناک ۱۹ شهریور ۱۳۹۹).

^۲ بر اساس آمار سازمان‌های جهانی، از دی ماه سال ۹۸ تا نیمه مهر ماه سال جاری (اویل اکتبر سال ۲۰۲۰) میلادی، بیش از ۳۲ میلیون سقط جنین در جهان رخ داده است. قابل توجه است که آمار سقط جنین در این بازه زمانی ۳۲ برابر بیشتر از فوتی‌های بیماری کووید ۱۹ می‌باشد. (خبرگزاری رسالت ۲۳ مهر ۹۹)

^۳ بر اساس گزارش بین‌المللی "World Family Map" یا "نقشه خانواده جهان" که در سال ۲۰۱۹ منتشر شده است، آمار تولد فرزندان نامشروع در اروپا و آمریکا خصوصاً آمریکای جنوبی به بیش از پنجاه درصد کل فرزندان متولد شده رسیده است. این آمار برای فرانسه ۵۷ درصد، آمریکا ۵۱ درصد، قاره آمریکای جنوبی ۷۰ درصد و کلمبیا ۸۲ درصد است. (خبرگزاری تسنیم ۲۶ مرداد ۹۹)

مترجم جلسه بود، سخن به حقوق بشر رسید، پس از طی مرحله ای از او پرسیدم: این حقوق بشر شما از چه زمانی شروع می شود؛ حقوق انسان در زمان جنینی یا آغاز تولد یا از نوجوانی، بالاخره شروع آن چه وقت است؟

گفت: می خواهی سقط جنین را برای ما ایراد بگیری؟

گفتم: آن به جای خود، می خواهم بگویم: اینهمه کودکان نامشروع که در جامعه شما سالانه سر از میلیون ها در می آورند، حق ندارند پدر خودشان را بشناسند؟ حق شان نیست که بدانند چه کسی آنان را به وجود آورده خوشبخت یا بدبخت شان کرده؟ شما حقوق اساسی انسان را فدای بلدوزر شهوات کرده اید.

در مدیریت جامعه و نیز در مدیریت جامعه جهانی، علوم غربی نه تنها هیچ نسخه ای ندارد بل مضطرب ترین، ناامن ترین وضعیت را به وجود آورده است؛ کفگیر این علوم به ته دیگ خورده است؛ به بن بست رسیده و طوری دچار واماندگی شده که در هیچ برهه ای از تاریخ بدین گونه در واماندگی و بی چارگی گرفتار نبود.

چرا اینهمه نکبت با وجود اینهمه کار، تحقیق، علم و دانش که انجام داده اند، دامن گیرشان شده؟ برای این که علوم انسانی غربی از یکی از پایه های اساسی در «انسان شناسی» غافل است؛ انسان را حیوان می داند با پسوند «متکامل»؛ مانند ارسطوئیان ما تنها به یک روح در وجود انسان معتقد است و از روح دوم یعنی روح فطرت

غافل است، فقط به محور روح غریزه کار کرده است. علم غربی علم است اما ناقص؛ علم است، علم صحیح نیست همان طور که دیدیم امام باقر علیه السلام به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبة (دو دانشمند معاصر خود) فرمود: «شَرِّقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱ به مشرق بروید، به مغرب بروید علم صحیح نمی یابید مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

حتی علوم تجربی غربی نیز زیر سؤال است. گرچه خدمات عظیم به بشر کرده است که خدماتش روشن و نیازمند توضیح نیست، اما محیط زیست بشر را از بین برده نه هوای سالم مانده و نه زمین تمیز، اگر تعدادی از بیماری ها را از بین برده، تعداد دیگری را ایجاد کرده است. چون این علوم نیز علم بوده اند اما علم صحیح نبودند؛ یعنی جهت گیری شان غلط و در خدمت روح غریزه بشر بودند؛ سر از توپ، تانک، بمب اتمی در آورده اند. ظاهر زندگی انسان مرفه و زیبا لیکن درون انسان ها پر از استرس، اضطراب، نگرانی و...، که خیلی ها عطای این زندگی را به لقایش می بخشند و خودکشی می کنند؛ چه آمار هنگفت و دهشت آور

دارد خودکشی!!! کاری که جنگل نشینان بدوی و انسان های ابتدائی از آن منزّه بودند.

من مثل آن آقای منفی نگر و بدبین نیستم، به علوم ارزش اساسی قائلم، او می گوید: معلوم نیست که پزشکی بر انسان خدمت کرده یا خیانت؟-؟ طبیعت با قاعده و قانون «انتخاب اصلح» خودش ضعیف ها، ناقص ها، فرسوده ها را از بین می بُرد و افراد سالم، قوی و کارآ، را نگه می داشت، اینک پزشکی افرادی را با شکمی پر از شربت ها و قرص های شیمیائی و جراحی با وصله و پینه نگه داشته که هم خودشان در عذاب مداوم هستند و هم گلّ جامعه.

بدیهی است این بد بینی یک ستمگری مفرط است بر علم بس ارزشمند پزشکی، لیکن نشان می دهد که پزشکی غربی نیز آن نیست که برخی ها آن را پرستش می کنند.

من حتی به کتاب «اسلام و تجدد» جناب آقای دکتر نصیری^۱ نیز انتقاد دارم؛ در جلسه ای که با ایشان در کتابخانه من داشتیم گفتم کتابت را خواندم و انتقاد دارم، به نظرم اینهمه نکوهش علم و صنعت، درست نیست.

^۱ مهدی نصیری متولد ۱۳۴۲. روزنامه نگار و نویسنده. سردبیر و مدیر مسئول سابق هفته

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۳۵

علاوه بر کتب متعدد که در علوم انسانی اسلامی نوشته ام از آن جمله در مدیریت،^۱ شش مجلد «انسان و علوم انسانی در صحیفه سجاده» را تقدیم کرده ام. حتی «انسان و چیستی زیبایی»^۲ را نوشته ام. در کل قرآن حدود ۶۶۶۶ آیه آمده که در آن میان تنها حدود ۴۴۰ آیه درباره فقه آمده، بقیه آیات در چه چیزی بحث می کنند؟ آیا هیچ محوری، معنایی یا موضوعی ندارند؟!

س: من می گویم آن آیات همگی به محور اخلاق هستند که فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۳

ج: درست است؛ از گذشته ها بویژه در عصر ما رسم شده هر کم سوادى بر مى دارد از روى متون تفسیری مجلداتی را مى نویسد، یا به درس اخلاق مى پردازد. در حالی که تعریف اخلاق را نمى داند؛ به نظرش چرب زبانی، تملق، خوش برخوردی های هدفدار، که با اساس اخلاق تضاد دارند، اصول اخلاقی هستند. خُلق یعنی ساختمان جسمی انسان و خُلق یعنی نظام شخصیتی انسان.

تعریف اخلاق: اخلاق یعنی عناصری که شخصیت درونی

^۱ کتاب (اسلام و مبانی مدیریت). نشر الکترونیک www.binesheno.com

^۲ کتاب (انسان و چیستی زیبایی). نشر الکترونیک www.binesheno.com

^۳ بحارالانوار ج ۶۷ ص ۳۷۲

انسان را می سازند.

اگر این عناصر مثبت باشند، شخصیت نیز مثبت یعنی دارای اخلاق مثبت است و اگر منفی باشند شخصیت نیز منفی است و هر شخص غیر معصومی می تواند به نسبتی مثبت و به نسبتی منفی باشد و کسی که در پست ترین موضع باشد، او شقی است. و شناخت این عناصر نیازمند چند علم است (چند علمی که بر مبانی قرآنی و اهل بیته مبتنی باشند): انسان شناسی،^۱ روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی و دانش تربیت و تزکیه که شرح این ها از موضوع جلسه ما خارج است و در نوشته ها و مقالات توضیح داده ام.

بلی؛ متأسفانه علمای قدیم ما در طول تاریخ به دلیل عدم امکانات که همیشه به صورت یک **حزب قاقاق** می زیسته اند، نتوانستند غیر از فقه در علوم دیگر به حد کافی کار کنند؛ تنها کوشیدند یک فقه عظیم، ظریف، نظیف و کامل برای ما بپروراندند اما امروز که هم امکانات هست و هم حزب قاقاق به جریان قوی جهان مبدل شده، اگر افرادی مثل جنابعالی بگذارید و صورت مسئله را پاک نکنید، جوانان حوزه علمیه همه چیز را برای تان بیان می کنند. و متأسفانه امکانات نیز به سوی شماها جهت می گیرد نه

^۱ با تمییز روح فطرت از روح غریزه و تعامل میان آن دو.

بخش اول: پرسش ها و پاسخ ها ۳۷

به سوی جوانان محقق حوزه مقدسه علمیه.

س: اکنون که شما معتقد هستید اسلام نظام اقتصادی دارد، لطفاً

آن را برای ما شرح دهید:

ج: چشم؛ در جلسه بعد.

بخش دوم

فصل اول: نظام اقتصاد جهانی اسلام

فصل دوم: نظام اقتصاد اسلامی در یک کشور

در میان کشورها

فصل اول: نظام اقتصاد جهانی اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، صلوات الله
و سلامه على نبيه محمدٍ و آله الطيبين الطاهرين.

لازم است ابتدا نگاهی خیلی مختصر و گذرا به تاریخ رابطه
انسان با اقتصاد داشته باشیم:

از آغاز پیدایش انسان، اقتصاد بشر^۱ سه مرحله تاریخی یا بگوئیم
سه دوران تاریخی را طی کرده است:

دوران اول: از آغاز تا پیدایش چیزی به نام دولت:^۲ در این
دوران، طبیعت از یک جانب و غریزه بشر از جانب دیگر، چگونگی
انسان با نیازهای اقتصادی اش را تعیین می کرد. در بخش آخر این
دوران نیز چیزی به نام بازار وجود داشت لیکن خبری از «قوانین
اعلام شده» نبود. چگونگی تبادل محصولات کار را نیز همان

^۱ اقتصاد بشری؛ با صرفنظر از برنامه هائی که توسط پیامبران ارائه شده است.

^۲ اولین دولت توسط سومریان- و بقول قرآن؛ ثمودیان- در بین النهرین تأسیس شد.

اقتضاهاى غریزی تعیین می کرد.

در این جا باید به یک بحث در «انسان شناسی» توجه شود:
چرا غریزه انسان توانست او را به مفهومی بنام «کار» و سپس
به مفهومی بنام «مبادله محصولات کار» و بالاخره به پدیده ای بنام
«بازار» برساند، اما غریزه حیوان نتوانست او را به این مفاهیم و
مواهب برساند؟

این یک پرسش بزرگ، اساسی، پایه ای و بس مهم است که
بصراحت عرض می کنم علوم انسانی غربی به ویژه دانش انسان
شناسی غربی از پاسخ آن ناتوان است. این مسئله با پسوند «متکامل»
یا «برتر» که در تعریف انسان می آورند و در تعریف می گویند:
انسان حیوان متکامل است یا: انسان حیوان برتر است، حلّ
نمی شود.

متکامل بودن و یا برتر بودن در میان جانداران، مدرّج است؛
گونه هائی از حیوان دارای غریزه قوی تر از گونه های دیگرند. اما
فاصله انسان با دیگر جانداران در پدید آوردن «کار»، «مبادله
محصولات کار» و بازار، به حدّی زیاد است که از مقوله «درجه»
خارج است تا چه رسد به پدیده هائی از قبیل لباس، خانواده،
جامعه، تاریخ، مالکیت به معنی انسانی آن، حياء، زیباشناسی و زیبا
خواهی، گریه و خنده و هر چیزی که انسان دارد و تکامل یافته
ترین حیوان آن را ندارد.

مطابق انسان شناسی اسلام (یعنی مکتب قرآن و اهل بیت)، انسان دارای یک روح دیگر هم هست بنام روح فطرت که منشأ این پدیده ها است.

پرسیده می شود: این روح فطرت از کجا آمده است؟
پاسخ می شنوند: از همان جا که روح نباتی برای گیاهان و روح غریزه برای حیوان آمده است.^۱

بنابراین گرچه اقتصاد آن دوران بر اساس طبیعت از یک طرف و روح غریزه از جانب دیگر قرار داشت، لیکن روح فطرت نیز ساکت ننشست و اولین نطفه های جامعه را (مالکیت بر حاصل کار، تبادل محصولات کار، و بازار اولیه) کاشت و آن ها را به ظهور اولیه شان رسانید.

دوران دوم: با گسترش پدیده های مذکور، چیزی به نام «ریاست» و «مدیریت اولیه» که قبلاً تنها در خانواده اعمال می شد، برای جامعه نیز لزوم پیدا کرد؛ روشن شد که جامعه نیز نیازمند مدیریت است که زمینه پیدایش ریش سفید قبیله گشت و سپس به پیدایش دولت، که مجموع قبایل را ریاست و مدیریت کند.
مدیریت ریش سفیدی به هر صورت با یک قانون نانوشته از

^۱ شرح بیشتر در کتاب «تبيين جهان و انسان» و مجلدات ششگانه «انسان و علوم انسانی در صحیفه سجادیه» در سایت بینش نو.

منشأ غریزه و فطرت ناشی می شد. در مرحله آخر که به پیدایش دولت منجر شد، منشأ هر قانون از جمله قوانین اقتصادی، خواست و اراده پادشاه بود که خود به تنهایی یا به همراه مجلس سران، سنا و قورلتای^۱، قانون وضع می کرد.

دوران سوم: این دوران را پیدایش ماشین و دموکراسی، از دوران دوم جدا می کند؛ ماشین چیز عجیبی است؛ با یک ماشین، کار ده ها کارگر، کشاورز، ریسنده، بافنده و... را انجام می دهد. آینده مردم جهان چه خواهد شد؟ تنها عده ای از مردم که ثروتمند هستند مالک ماشین می شوند و با عده ای اندک از کارگران همه چیز را اداره می کنند و اکثریت مردم از بی کاری و گرسنگی می میرند. این نگرانی شدید بود که به شدت ذهن مردم به ویژه متفکرین را مشغول کرده بود.

مارکس با اندیشه دیالکتیک خود به یک نتیجه رسید: کارگران بی کار می مانند قیام کرده و حکومت را به دست می گیرند و مالکیت فردی لغو می شود، همه چیز مال جامعه می گردد.

به نظر او این پیش بینی یک تحول اجتماعی بود که جبراً رخ می داد و لازمه اش تنها لغو مالکیت فردی نبود بل که «خانواده» نیز

^۱ سنا یعنی مجلس شیوخ و بزرگان اشراف. قورلتای نیز چیزی شبیه سنا در نظام مغولان در عهد چنگیزخان بود.

از بین می رفت، زیرا که خانواده و مالکیت فردی، لازم ملزوم همدیگرند. انگلس همکار مارکس در این باره کتاب «منشأ خانواده» را بر اساس همان اندیشه نوشت.

لیبرالیسم: دموکراسی آمد در قالب مشروطیت، پادشاه را منزوی کرد و او را از سمت «منشأ قانون» کنار گذاشت و در قالب جمهوریت، اساس نظام پادشاهی را برانداخت؛ بر اساس «هر فرد یک رأی» قانون را دموکراتیزه کرد. اما ترس از پدیده ای به نام ماشین، راه علاج دیگر می خواست. آدام اسمیت این مشکل را «با تولید بیشتر، رقابت میان تولید گران، مصرف بیشتر» حل می کرد. پایه اصلی اندیشه او را دموکراسی که مبتنی بر «اصالت فرد» بود تعیین می کرد که نه تنها مالکیت فردی لغو نمی شود بل فرد می تواند مالک همه چیز باشد.

اسراف (مصرف بیشتر) یکی از اساسی ترین اصل این نظام اقتصادی است، نظام اقتصادی او بدون اسراف، متلاشی می شود. ترویج مصرف بیشتر، و تبلیغات کالاها لازمه ضروری آن است. در بینش لیبرالیسم، جامعه شخصیت ندارد تا مالک مالی یا ملکی باشد، جامعه عبارت است از مجموع افراد. آنچه برای جامعه لازم است، با مصوبه پارلمانی تعیین می شود و بیت المال می گردد. مارکسیسم می گوید، شخصیت فرد اصالت ندارد؛ فرد مانند یک سلول است در بدن که هیچ حق مستقل ندارد. لیبرالیسم

می گوید: جامعه اصالت ندارد.

اسلام می گوید: هر دو نادرست هستند هم جامعه شخصیت دارد و هم فرد و هر کدام حقوق خود را دارند.

اقتصاد مارکسیسم (کمونیسم) در عمل سقوط کرد و امروز آنچه بر جهان حاکم و مسلط است، زائیده های نظام آدام اسمیت است. پس از این نگاه اختصاری و اشاره ای، برویم به شرح «نظام اقتصاد اسلام»:

برای ورود به این بحث نیازمند سه مقدمه هستیم:

مقدمه اول: موضوع بحث ما «اصول و مبانی نظام اقتصاد اسلامی» است؛ یعنی کاری با فروع و جزئیات نداریم و آن ها را به متون فقهی وا می گذاریم. چرا اصل نظام اقتصادی را به متون فقهی حواله نمی کنیم؟ با بیان دیگر: مگر فقه ما شامل این «نظام» نیست؟

نکته مهم، بل اصل مهم در همین جاست؛ مسئولیت فقه فروع دین است و در صدد تعیین «احکام خمس»؛ واجب، مستحب، مکروه، مباح و حرام است. فقه تک تک موضوعات را عنوان می کند و حکم آن ها را مشخص می نماید. چیستی و چگونگی نظام خارج از مسئولیت فقه است. کسی از فقه نمی پرسد: آیا نظام واجب است؟ حرام است؟ مستحب است؟ یا مکروه و یا مباح است؟

چرائی این مسئله روشن است؛ موضوع فقه «افعال المکلفین»

است، یعنی اعمال و رفتار افراد بما هو افراد است. اما نظام یک عمل فرد بما هو فرد، نیست. نظام از یک طرف فعل و عمل امامت و حکومت است و طرف دیگرش امت و جامعه است و فرد بما هو فرد در این مسئله در نظر نیست بل در ضمن امت قرار دارد.

بنابراین این بحث به اصول دین مربوط است؛ شاخه ای از امامت است و تکلیف امت و امامت را تعیین می کند، گرچه تفکیک و جراحی میان اصول دین و فروع دین، درست نیست. همان طور که در سرتاسر فقه، توحید و مسائل توحیدی جریان و سریان دارد؛ همه مسائل و مباحث فقهی زیر چتر توحید است، همان طور هم همه مسائل فقه زیر چتر نبوت و امامت است، در عین حال که مسائل توحید، نبوت و امامت از موضوع فقه خارج است.

و این بدان معنی نیست که فقیه حق ندارد و نباید سخنی از اصول دین به میان آورد، همانطور که گفته شد جراحی میان اصول دین و فروع دین نه عقلاً جایز است و نه خود دین این اجازه را می دهد. و در همین بحث ما خواهید دید که چه قدر با مسائل و احکام فقهی عجین و ملازم است به حدی که از یک جهت می توان آن را یک بحث فقهی نامید.

اکنون ماها (خودمان را می گویم) در برابر مسئله نظام اقتصادی،

چهار گروه هستیم:

۱- گروهی می‌کوشد و اصرار دارد که به همان احکام فقهی که در متون فقهی آمده و احکام خمسه را دربارهٔ تک تک موضوعات بررسی می‌کند، بسنده کند و می‌گوید اقتصاد ما همین است و بس.

این بینش، و یا این بسندگی موجب شد که طیفی از جوانان مسلمان و نماز خوان، نتیجه گرفتند که: اسلام آری، اما به علاوه نظام اقتصاد مارکسیسم یا شبه مارکسیسم و منحرف شدند.^۱ باید گفت ما در انحراف آنان بی‌تقصیر نبودیم، زیرا نه بحثی در نظام اقتصادی داشتیم و نه آنان را هدایت کرده بودیم. در نتیجه اینان مارکس را جای پیامبر نشانند.

۲- گروه دوم چون به تأسیس «حکومت در عصر غیبت» اعتقاد ندارند، هیچ احساس نیاز به نظام اقتصادی نمی‌کنند تا دربارهٔ آن فکری یا بحثی بکنند. معتقد هستند همان طور که در خیلی از موارد در نقص و نقصان به سر می‌بریم در این مسئله نیز در «تیه»^۲ هستیم و شعارشان «تیهون کما تاه بنی اسرائیل»^۳ است.

^۱ آغاز این انحراف را می‌توان در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی و اوایل انقلاب به عینه مشاهده کرد.

^۲ «تیه» به معنای تحیر و سرگردانی و نام بیابانی در شبه جزیره سینا است که بنی اسرائیل چهل سال در آن سرگردان بودند.

^۳ بدون دولت و مانند بنی اسرائیل سرگردان خواهید بود تا فرا رسیدن ظهور.

۳- گروه سوم هم در نظر و هم در عمل به نظام اقتصادی لیبرالیسم معتقد هستند و همان اقتصاد غربی را اقتصاد اسلام می دانند به استثنای یک سری تک مسئله هائی که فقه اسلام آن ها را حرام کرده است؛ باور دارند اگر حرمت شراب، گوشت خوک، قمار، ربا و چند چیز دیگر را در نظر بگیریم جریان اقتصاد ما می شود کاملاً اسلامی.

برخی از افراد همین گروه شتر سواری دولا دولا نمی کنند، مردانه می گویند اسلام نظام اقتصادی ندارد.

آنچه به جامعه ما مسلط است همین بینش است که این همه گرفتاری ها را به بار آورده؛ گرفتاری هائی که نه دولت می تواند آن ها را حل کند و نه مردم. و هرگز در این روند، حل نخواهند شد حتی اگر عدالت طلب ترین فرد به سمت ریاست جمهوری برسد. در مجلس دوم مکرر می گفتم: آقای...، اقتصاد غربی فرهنگ غربی را می طلبد؛ این دو لازم ملزوم همدیگرند، جدائی ناپذیرند. غیر از چند نفر به گوش کسی نمی رفت. امروز جامعه ما در یک تضاد جانسوز قرار دارد: رشد فرهنگ غربی در عین دین داری اسلامی. این گرفتاری نیز هرگز حل نخواهد شد.

همان طور که در بخش اول در پاسخ پرسش های شما گفته شد؛ تفکیک ابعاد زیست بشری از همدیگر نادرست و غلط است؛ جراحی نظام اقتصادی از نظام فرهنگی و اخلاقی، محال و غیر

ممکن است.

مطابق مثل «کسی که خربزه می خورد باید پای لرزش بایستد». غربی ها اقتصاد لیبرالی را پذیرفته اند و آثار آن را نیز به طور همه جانبه پذیرفته اند؛ حتی سالانه تولد میلیون ها کودک نامشروع را پذیرفته و برای شان شناسنامه صادر کرده و هیچ عیبی در این کار نمی بینند، اما ما همان اقتصاد را می پذیریم پای لرز آثارش نمی ایستیم و باید هم نایستیم.

۴- گروه چهارم دلسوزان دردمندی هستند که می دانند هیچ کدام از اندیشه های سه گانه فوق درست نیست و باید نظام اقتصاد اسلامی تدوین شود و می کوشند. امروز اینان جوانانی (یا نسبتاً جوانانی) در حوزه علمی هستند که چنین اندیشه ای دارند اما با دو مشکل بزرگ روبه رو هستند:

الف: همان طور که در بخش اول گفته شد، علمای پیشین ما (قدس الله روحهم) در روزگاران پر از ظلم و ستم خلفا و حکام که شیعه همواره به صورت یک حزب قاچاق تلقی می گشت، در آن خفقان و در آن عدم بسط ید و عدم امکانات، توانستند تنها یک فقه کامل، دقیق و ظریف برای ما بپرورانند، در دیگر علوم نتوانستند کار چشمگیر و حتی نسبتاً کافی را انجام دهند. لذا امروز برای کار این گروه چهارم مواد اولیه تا ثانویه، آماده نیست، باید کار را از اول شروع کنند.

ب: گذشت زمان و سپری شدن بیش از ۴۰ سال از پیروزی انقلاب و تداوم سلطه نظام اقتصاد لیبرالی، اینان را به طور ناخود آگاه به تدریج دچار یأس ناخود آگاه - بل گاهی خودآگاه - می کند: آری دیگر درست بشو نیست چه فایده دارد که در این باره کار کنیم.

این مشکل خیلی سنگین است در حدی که گویا روز به روز از افراد این گروه کاسته می شود و آنان نیز تسلیم بینش گروه دیگر می شوند، و چون از طرفداران اینان کاسته می شود، یا باصطلاح از سر و صدای شان کاسته می شود، کسانی پیدا می شوند و با آواز بلند می گویند: اسلام نظام اقتصادی ندارد.

خطاب در غیاب: و من روز و شب در غم و غصه مشکلات

این گروه به سر می برم و در غیاب شان آنان را مخاطب قرار داده (البته گاهی هم حضوراً) می گویم: نا امید نباشید اگر فکر می کنید که از وقت این مسئله بزرگ ۴۰ سال گذشته و دیگر نمی توان کار کرد، فکر این را هم بکنید که ما طلبه هستیم و کار ما شناخت و شناسائی مکتب مان است، مطابق این وظیفه کار را به قصد قربت انجام دهیم، صاحب مکتب اجرمان را خواهد داد، خواه به مرحله عمل برسد و خواه در همان مرحله نظر بماند.

ناگفته نماند؛ باید اعتراف کنم که خودم نیز دچار این یأس

می شوم، از روزی که آن نامه سر گشاده را به وزیر محترم (رزمنده گرانقدر) آقای رستم قاسمی^۱ نوشتم،^۲ خوانندگان آن، حق داشتند از من بخواهند که نظام اقتصاد اسلام را تدوین کنم و خواستند. همین یأس موجب می شد که این کار را نکنم و دلیل دیگر که اساسی هم بود در مباحث آینده خواهد آمد. اینک به اصرار آقای شیخ حسن بابائی و با انگیزه درونی شدید که داشتم قرار شد با همه عدم مساعدت احوال عمومی ام، بحث را شفاهی عرضه کنم تا او پیاده کند.

مقدمه دوم: ما در این بحث (یعنی شرح و بیان نظام اقتصاد اسلامی) همه جا بر اساس «اجماع» بحث می کنیم، یعنی هرگز به موارد اختلاف وارد نمی شویم و هرگز سخنی نمی گوئیم که با نظر

^۱ رستم قاسمی، متولد ۱۳۴۳، مشاور سابق معاون اول رئیس جمهور و مشاور عالی وزیر دفاع ایران است. او وزیر نفت در دولت دهم بود.

^۲ برای مشاهده این نامه رجوع شود به سایت بینش نو WWW.BINESHENO.COM در آن نامه از جمله مطالبی که آمده ملازمه اقتصاد غربی و اقتصاد جاری امروز ما با اسراف است، در این اقتصاد باید اسراف شود و الا در هم می ریزد؛ اشتغال نابود می شود و چرخه های اقتصادی هم در تولید و هم در خدمات متلاشی می شود. اسراف مایه حیات اقتصاد غربی است. و نیز در آن نامه از خصوصی سازی انتقاد شده و گفته شده که چون تاجر در زمان نخست وزیری خودش به خصوصی سازی پرداخت لطمه بزرگی به اقتصاد انگلیس زد، پس از مدتی از نگارش آن نامه، تاجر مرد و مردم در تشییع جنازه او به او نفرین کرده و می گفتند او ما را بی چاره کرد.

گروهی از علما موافق باشد و با نظر گروه دیگر مخالف باشد. خواه یک مورد باشد که بیشتر جنبه فقهی داشته باشد و خواه موردی باشد که بیشتر جنبه اصولی و امامتی داشته باشد.

مقدمه سوم: نظام اقتصاد اسلام، جهانی است زیرا که اسلام

دین جهانی است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱. کلمه «کافه» علاوه بر عام شمول بودنش، از یک عنصر تأکیدی نیز برخوردار است و حضور این واژه تأکیدی در کنار «ناس» تأکید اندر تأکید می شود.

از فرق های اساسی اسلام با ادیان پیشین دو اصل مهم است:

۱- اسلام دین خاتم است: دین های قبلی، خاتم نبودند و

هیچ کدام ادعای خاتمیت نکرده اند. زیرا رشد فکری، بینشی، علمی و توان درک کاروان بشریت در حدی نبود که نسخه نهائی و همیشگی دین برایش بیاید. این رشد نیازمند توسعه کمی و جمعیت بشر بود، زیرا اصل «تبادل افکار» و اصل «توارث معلومات» سخت نیازمند ازدیاد جمعیت بود که در هر مرحله ای به مدنیّت برتر نسبت به مدنیّت مرحله قبلی برسد. و صد البته میان کمیّت جامعه و

^۱ و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان تا بشارت دهی و بترسانی ولی بیشتر

مردم نمی دانند. (سوره سبأ آیه ۲۸)

کیفیت آن یک تعاطی و دادوستد برقرار است. و خود این پرسش که «آیا درک ها جامعه را توسعه کمی می دهند یا کمیت جامعه درک ها را توسعه می دهد؟-؟» یک مسئله مهم است که در این جا نیز مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام می گوید: «امر بین الامرین».^۱

پس کمیت جامعه نیز نقش اساسی دارد که فرمود: «علیکم بالسواد الاعظم»^۲ و کوچیدن از شهر به چادرنشینی را به عنوان «التعرب بعد الهجرة»^۳ گناه کبیره نامید.

جامعه بشری در عصر نزول قرآن به حد نصاب توسعه کمی و کیفی درک و ادراک رسیده بود که جامعه بشری می توانست مخاطب دین خاتم باشد.

در عینیت تاریخ هم معلوم است که بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هیچ پیامبری مبعوث نشده است.

^۱ این یک اصل اساسی مهم در حذف دوگانگی های ساختگی ذهن بشر است. در نوشته های متعدد در «سایت بینش نو» توضیح این اصل به شرح رفته است.

^۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. ج ۸ ص ۱۲۳

^۳ کافی ج ۲. ص ۲۷۷. باب گناهان کبیره. یکی از گناهان کبیره، کوچ از شهر و مدینیت به

چادرنشینی و عشایری است.

۲- جهانی بودن: مأموریت و رسالت ادیان پیشین به محور «قوم» بود؛ قوم یعنی یک بخش معین از جامعه کل بشر. در سوره هود نام پیامبران را می شمارد و با عبارت «ارسلنا الی قومه»^۱ و مثل آن، تعبیر می کند، حتی درباره نوح و موسی که از پیامبران اولوالعزم بودند نیز به طور نصّ تصریح می کند که آن دو تنها به قوم خودشان فرستاده شده بودند.

اولوالعزم بودن، یعنی پیامبری که یک دین را به طور تأسیسی بیاورد، و مبلغ دین قبلی نباشد. با بیان دیگر: پیامبرانی بوده اند که خود موسس دین نبودند بل مأموریت شان ترویج دین پیامبر قبلی بود مانند زکریا، دانیال و...، که مبلغ و مروج دین موسی بودند. انبیای موسس تنها پنج شخص بوده اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام (صلوات الله علیهم اجمعین) که از میان شان تنها پیامبر اسلام رسالت جهانی دارد.

اما این نکته را نباید فراموش کرد؛ این که گفته شد محور رسالت و مأموریت انبیای پیشین (اعم از اولوالعزم و غیر اولوالعزم) تنها یک قوم بوده، به این معنی نیست که هیچ کس یا هیچ گروهی

^۱ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ. (همانا نوح را بر قومش ارسال کردیم). سوره هود آیه ۲۵. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. (ما موسی را با آیات خودمان فرستادیم- و گفتیم- قومت را از ظلمات به نور بیرون آور). سوره ابراهیم آیه ۵.

خارج آن قوم حق نداشتند به دعوت آن پیامبر بپیوندند. اصل مأموریت به محور یک قوم بوده و اگر دیگرانی نیز هدایت می یافتند چه بهتر.

در این میان دین موسی علیه السلام تنها در محدوده قوم یهود ماند زیرا نژاد پرستی پر دافعه یهودان، اذن ورود به دیگران نداد. اما دین عیسی علیه السلام اقوام مختلف را فرا گرفت. و قبل از آن دو، دین ابراهیم علیه السلام بود که به همراه خودش از میان قوم خود مطرود و تبعید شد اما نهال های آن در شرق آسیا و ایران و میان عرب رشد نمود.^۱

اسلام دین جهانی است و رسالت و مأموریت جهانی دارد که علاوه بر آیه ای که خوانده شد می توان گفت همه خطاب های قرآن که در آن ها واژه «ناس» آمده و برخی آیه های دیگر نص در این واقعیت هستند. رسیدن به آن حد نصاب مذکور، در اثر ارتباطات بین الافراد و بین الجوامع که با تعامل و دادوستد میان کمیت جوامع و کیفیت شان، به این نصاب رسیده بودند که بشر به طور یکجا و مانند یک جامعه واحد، مخاطب نبوت قرار گیرد؛ توسعه ای که امروز لقب «دهکده جهانی» به خود می گیرد.

بدیهی است نظام اقتصاد نیز در این دین جهانی باید یک نظام

^۱ رجوع شود به (جامعه شناسی کعبه) در سایت بینش نو WWW.BINESHENO.COM

جهانی باشد نه به مرزهای جغرافی محدود باشد و نه به مرزهای سیاسی و نه به مرزهای نژادی.

این فقط اسلام نیست که نظام اقتصادیش جهانی است، مارکس، آدام اسمیت و بینش های دیگری که زائیده اسمیتی هستند و... نیز نظامی که می دهند یک نظام جهانی است. پس باید نظام اقتصاد اسلام را جهانی بررسی کنیم؛ ما باشیم و کره زمین و ساکنانش.

محور و موضوع بحث اقتصادی، ملک است و مال. و هر ملک و مالی در همین کره زمین است پس باید در ابتدای این بحث برویم به سراغ «چگونگی رابطه اقتصادی انسان ها با کل کره زمین» و این بحث لازم گرفته تکرار یک مطلب دیگر را و آن این که «آیا اسلام به اصالت فرد معتقد است یا به اصالت جامعه؟-؟». مارکسیسم به اصالت جامعه معتقد است و لیبرالیسم به اصالت فرد. اما اسلام این دوئالیسم را نمی پذیرد؛ مگر قرار است میان هر دو چیز «یا این یا آن» بیاید؟ مگر هیچ دو چیز نیست که هر دو در کنار هم دارای اصالت باشند؟-؟ اسلام می گوید: هم جامعه اصیل است و هم فرد، و هر دو حقوق خود را دارند.

مارکسیسم حقوق فرد را ضایع می کند و لیبرالیسم حقوق جامعه را. اسلام همان طور که به شخصیت فرد قائل است، به شخصیت جامعه نیز قائل است و هر شخصیتی حقوقی دارد. درباره شخصیت جامعه در نظر اسلام بحث های مشروحی در نوشته هایم کرده ام

که در سایت بیش نو آمده اند و اینجا تکرار نمی کنم.

تعیین سهم شخصیت جامعه و شخصیت فرد در اموال

کره زمین: از نو یاد آور می شوم که ما در این مباحث از اجتماعیات خارج نمی شویم و به هیچ قول یا نظریه اختلافی تکیه نمی کنیم؛ مثلاً اگر می گوئیم معادن مال بیت المال است، یک اصل اجتماعی است و همین طور هرگزاره که تکیه گاه بحث ما می شود.

سهم بیت المال: بیت المال یعنی «مال جامعه = مال شخصیت

جامعه» که می توان آن را «مال امامت» یا «مال دولت» نیز نامید که امامت و دولت مشروع، نماینده جامعه و متولی این اموال جامعه، است. و با تعبیر دیگر: بیت المال مال امت بماهو امت، است که متولی و متصدی آن، امامت است. و مال افراد امت بماهو افراد، نیست.

مارکسیسم می گوید: کل کره زمین و آنچه در آن هست

مال جامعه است. و لیبرالیسم می گوید: فرد می تواند مالک

همه چیز باشد. اما اسلام می گوید نه این و نه آن بل هر کدام سهم خود را دارند. سهم جامعه و سهم بخش خصوصی را مشخصاً تعیین می کند:

سهم بیت المال از املاک و اموال «منقول و غیرمنقول» کره

زمین، موارد زیر است:

۱- معادن: اعم از معادن طلا، نقره، جواهرات (لعل، فیروزه، لاجورد، عقیق و...) گوگرد، منگزیوم، سنگ آهن، نفت، گاز و... حتی گاهی ماسه و شن.

تعریف: معدن عبارت است از هر جامد، جماد، مایع و گاز که در جای خود بدون صرف نیروی انسانی، ارزش اقتصادی دارد. هیچ شخص حقیقی یا حقوقی از افراد یا گروهی از افراد، حق تملک در آنها را ندارد، حتی اگر معدنی در ملک خصوصی و حتی در خانه کسی قرار داشته باشد.

اگر حکومت بخواهد از یک معدن که در ملک یک فرد قرار دارد، بهره برداری کند، آن فرد نمی تواند مانع از اقدام حکومت باشد. تنها می تواند در عوض ملکش مثل آن یا قیمت عادلانه آن را از حکومت بگیرد. و این در صورتی است که در حین تملک آن ملک، نمی دانسته که آنجا معدن هست، و الا باید به رایگان در اختیار حکومت قرار دهد.

حاکمیت (حاکمیت مشروع و عادل) می تواند معدنی را برای بهره برداری بر اساس یک قرارداد به بخش خصوصی واگذار کند؛ در موردی مثلاً به یک پنجم محصول معدن و گاهی به یک ششم و گاهی به یک نهم و... بسته به وضعیت معدن و صلاح دید و کارشناسی عادلانه حکومت است. و می تواند در مواردی به رایگان

واگذار کند. اما اصل این است که خود حاکمیت متولی بهره برداری باشد.

معادن را اصطلاحاً به دو قسم تقسیم می کنند: معادن در روی زمین و معادن زیر زمین و حکم هر دو قسم همان است که گفته شد. و هیچ فرقی با هم ندارند. و اگر فرقی هست در رفتار حکومت است که چه چیز را مصلحت بداند.

۲- جنگل ها: بخش خصوصی خواه به صورت شخصیت حقیقی و خواه حقوقی، حق تملک جنگل را ندارد با همان شرحی که درباره معادن گفته شد.

تعریف: جنگل عبارت است از هر «درختزار» که درختانش بدون دخالت انسان و صرف نیروی انسانی روئیده باشند، شامل جنگل بزرگ و گسترده تا آن «تک درخت» که در جایی باشد.

توضیح: بوته زارها مشمول آن نیستند، اما «درختچه زار» ها بسته به صدق عرفی است؛ اگر عرفاً به یک درختچه زار جنگل بگویند، مشمول این حکم است و گرنه، نه.

«تک درختچه» ها مشمول این حکم نیستند گرچه حذف و یا از بین بردن آن ها بدون دلیل عقلانی، حرام است و البته این حکم (یعنی حرمت حذف و از بین بردن بدون جهت عقلانی) شامل هر

گیاهی است.

در این جا بهتر است به پرسش ها و یا بگوئیم به انتقادات، یا گفته شود به ادله آنان که می گویند اسلام نظام اقتصادی ندارد توجه کنیم: یکی از شخصیت های محقق و نویسنده حوزه علمیه که استاد دانشگاه هم هست و شاید راضی نباشد نامش را ببریم، شنیده بود که قرار است من بحث نظام اقتصاد اسلامی را تقریر کنم تا پیاده شود، برای وضوح بیشتر بحث، مواضع فکری مخالفین نظام اقتصادی را در چهار ردیف نوشته و فرستاده است؛ البته خودش به نظام اقتصادی معتقد است. با تشکر از ایشان در این جا ردیف سوم آن را می آورم و ردیف های دیگر را در جای مناسب خود خواهم آورد.^۱ گفته است؛ «۳- انفال که در اختیار امام است برای حفظ

^۱ متن پرسش های انتقادی ارسالی، به شرح زیر است:

۱- هر نظام اقتصادی نیازمند معرفی منابع درآمدی ثابت و پایدار است. در اسلام یکی از این منابع خمس غنایم است که تاکید بر آن باعث جنگ افروزی شده و چشم پوشی از آن مهمترین منبع مالی را از حاکمان اسلامی می گیرد.

۲- یکی دیگر از منابع مالی، جزیه است که علاوه بر ناپایدار بودن آن به دلیل مسلمان شدن اهل کتاب، نوعی استثمار به حساب می آید.

۳- انفال که در اختیار امام است برای حفظ کوهها، جنگل ها، دره ها و محیط زیست از تجاوز انسان است و نمی تواند از منابع درآمدی باشد.

۴- زکات فقط کشاورزی را پوشش می دهد و صنعت با تمام گستردگی از شمول زکات خارج است و این نوعی ضعف نظام اقتصادی اسلام را نشان می دهد.

جنگل ها، کوه ها، دره ها و محیط زیست از تجاوز انسان است و نمی تواند از منابع درآمدی باشد».

پاسخ: روشن است که گوینده این سخن اهل ایران است^۱ که جنگل را منبع اقتصادی نمی داند، زیرا که در ایران نقش اقتصادی جنگل تا حدودی اندک است چون اکثر مساحت سرزمین ایران فاقد جنگل است. اگر او با نگرش و بینش جهانی فکر می کرد و نظام اقتصادی اسلام را نیز به عنوان یک نظام جهانی در نظر می گرفت، متوجه می شد که تجارت چوب یکی از بزرگترین و تعیین کننده ترین تجارت های جهان است.^۲

حتی اگر ایشان به همین دور و بر خودش در شهرها، روستاها و جاده های ایران توجه می کرد می دید که تیرهای برق، تلگراف و تلفن، زمانی همه اکثریت قریب به اتفاق آن ها از چوب های بلند روسی بودند که به تدریج با توسعه صنعت سیمان در ایران، جای

^۱ و نیز می تواند از مردمان کمربند کویری کره زمین باشد.

^۲ کشور کانادا سالانه ۳۱ میلیارد کیلوگرم چوب و فرآورده های مربوط به آن را صادر می کند. ایالات متحده آمریکا حدود ۱۹ میلیارد کیلوگرم چوب، ذغال چوب و انواع محصولات دیگر را صادر می کند. سوئد سومین کشور صادر کننده چوب در جهان است که هر سال صادرات حدود ۱۸ میلیارد کیلوگرم چوب را دارد. جایگاه بعدی فنلاند با ۱۶ میلیارد کیلوگرم قرار دارد. ۲۰ درصد از درآمد این کشور از طریق جنگلداری به دست می آید. روسیه و آلمان با ۱۴ میلیارد کیلوگرم و برزیل با ۱۱ میلیارد کیلوگرم در جایگاه های بعدی قرار گرفته

خود را به تیرهای سیمانی می دهند.^۱ و نیز این همه در و پنجره چوبی که به تدریج جای خود را به آهنی و آلومینیومی می دهند، و این همه لوازم خانگی چوبی همه از جنگل هستند که جایگاه درختان باغی و کاشت انسان در آن ها اندک است، و البته در اکثر این موارد، چوب جنگل مرغوب تر از چوب های باغی است. و بر این بیافزاید این همه کاغذ و کارتن را که همگی محصول جنگل و «جنگل زار» ها است که بحث آن نیز خواهد آمد. آیا تجارت کاغذ نقش کوچکی در اقتصاد جهان دارد؟!؟!

در قاره آمریکا با آنهمه کشور و نیز در اروپا و ژاپن به طور روی هم رفته، می توان گفت اکثر خانه های مردم دیوار آجری ندارند و همه دیوارهای شان از چوب است؛ از چوب جنگل.

گویندگان این سخن حجره نشین هائی هستند که محیط خارج از مدرسه را نمی بینند یا نمی خواهند ببینند. و یا افرادی هستند که به طور خودآگاه یا ناخودآگاه از نام و عنوان «نظام اقتصاد اسلام» هراس دارند. و چون نمی توانند بگویند جنگل از انفال نیست، نقش اقتصادی آن را انکار می کنند؛ فیل را در فنجان می گذارند بل زیستگاه فیلان را در فنجان قرار می دهند.

^۱ از آن جمله می توان به تراورس یا ریل بند نیز اشاره کرد.

۳- باتلاق ها و نزارها: نزارها را همگان می شناسند ولی ممکن است برخی از باصطلاح «بچه شهری» های ما بگویند نزارها به چه دردی می خورند؟ برخی از نقش اقتصادی نی را بشنویم:

الف: علوفه دام: از میان دام ها اسب، قاطر و الاغ نی را می خورند. و اگر مانند بدنه گیاه ذرت، خرد و کوبیده شود و به صورت پودر درآید و آمیزه ای از مواد دیگر داشته باشد همه دام ها از آن تغذیه می کنند.^۱

ب: حصیر بافی و صنایع دستی: در گذشته به جای جعبه های کارتونی که امروز به کار می روند، جعبه های حصیری این نقش را ایفا می کردند. امروز نیز علاوه بر صنایع دستی موارد استفاده زیادی دارند گر چه در ایران ما مانند خیلی از منابع دیگر چندان مورد استفاده قرار نمی گیرد.

اما باتلاق ها: گیاه جگن^۲ محصول باتلاق ها است که نقشی در کارتون سازی و کاغذ های گاهی دارد و نیز می تواند در صورت فرآورده شدن، مانند نی در تغذیه حیوان به کار رود. و نیز برخی از مواد آن و جانداران آن (مانند زالو) در داروسازی به کار می رود که شرح آن را باید از متخصصین داروسازی پرسید، و نیز باید به این

^۱ نزار بهترین مکان برای پرورش گاو میش است.

^۲ گیاهی است علفی و پایا که در مردابها و نواحی باتلاقی منطقه های معتدل و گرم سراسر جهان می روید.

مسائل از دیدگاه تیزبین (و با عرض معذرت از دیدگاه آزمند) اهل اقتصاد نگرست که امروز چه اهمیت اقتصادی به زالو پروری^۱ و امثال آن می دهند و آنان توجه دارند که زالوهائی که در باتلاق های مصنوعی پرورش می یابند، (مانند ما مردم که با روغن نباتی زندگی می کنیم) زالوهای بی حال و کم توان هستند که با مکیدن چند قطره خون فرو می افتند.

مثل اینکه افسار سخن به جاهای دیگر کشیده شد. بگذریم.

پرسش: مرحوم شهید ثانی (قدس سره) در باب «احیاء الموات» شرح لمعه، می فرماید: بخش خصوصی و هر فردی می تواند باتلاق و نیزار را احیاء کرده و تملک نماید و نیز می تواند درختان جنگل را کنده و زمین آن را به زمین زراعی مبدل کند و یا در هر امر اقتصادی به کار گیرد-؟.

پاسخ: شما که باب احیاء الموات شرح لمعه را خوانده اید باید باب انفال آن را نیز می خواندید مشاهده می کردید که همه موارد «آجام»^۲ را جزء انفال دانسته است و تصریح کرده است؛ سخن آن بزرگوار در باب انفال به نظام اقتصادی جهانی اسلام ناظر است و در باب احیاء الموات، تکلیف افراد را در «عصر غیبت و بدون

^۱ درآمد کشور تایلند از صادرات زالو برابر با صادرات نفتی ایران است. (خبرگزاری تابناک ۳۰ دی ۱۳۹۶)

^۲ (آجام) به معنای بیشه، نیزار، نیستان و برکه راکد است.

حکومت» تعیین می کند. در عصر فترت اعم از عصر غیبت و عصر حضور امامان که در رأس حکومت نبودند، باید چنین اجازه ای را به افراد و بخش خصوصی بدهند.

گفته شد: حکومت می تواند و در مواردی باید بر اساس قراردادی معین، جواز و پروانه بهره برداری را به افراد و بخش خصوصی بدهد؛ مطابق نیاز جامعه، نیاز مردم و نیاز حکومت. آن هم بر اساس اصل عدالت و امانت. در عصر فترت مردم چه کنند آیا بروند در پیش حکومت نامشروع دخیل ببندند تا قراردادی را بگیرند؟! وانگهی مردم مکلفند که هیچ چیزی از محصول کارشان و بهره شان را به حکومت نامشروع ندهند، که در مباحث آتی به ویژه در مبحث «عشّار» خواهد آمد.

و این که گفتید، نظر و فتوای شخص مرحوم شهید ثانی نیست، یک نظر اجماعی است، به دیگر متون فقهی نیز مراجعه کنید.

۴- رؤوس الجبال = سر کوه ها: یعنی آن بخش از کوه ها که

امکان زراعت در آن ها نیست، چون نه گاو آهن (خیش) می تواند در آن ها کار کند و نه تراکتور.^۱

نقش اقتصادی سر کوه ها چیست؟ باید گفت در این صورت

^۱ البته در پهلوی کوه ها جاهائی که امکان زراعت در آن ها نیست، مشمول این تعریف

نیستند، بخش خصوصی می تواند در آن ها تملک نماید.

نقش اقتصادی آن‌ها «درآمد» و جلب منفعت نیست بل «دفع هزینه» است. بدین شرح: حکومت لازم می‌داند در بالای کوهی جایگاه دیدبانی یا رصدخانه تأسیس کند، یا مطابق نیازهای امروزی دکل‌های مخابراتی، گیرنده‌های ماهواره‌ای و امثال آن بگذارد. اگر رؤوس الجبال در تملک افراد باشد، حکومت ناچار می‌شود آن‌ها را با پرداخت قیمت شان از آنان خریداری کند و همچنین راه‌هایی را که برای رسیدن به آن تاسیسات لازم است خریداری کند. وقتی که رؤوس الجبال جزء انفال اعلام می‌گردد هم خود آن‌ها و هم راه‌های مورد نیاز شان، مال حکومت می‌شود و هیچ هزینه‌ای را لازم نمی‌گیرد. و البته منافع رؤوس الجبال به این مذکورها منحصر نیست، حتی برای پژوهشگران زمین‌شناسی و نیز هواشناسی هم به کار می‌آید.

۵- بطون الاودیه: یعنی بطن و شکم دره‌ها. بهتر است اول شرح بطن و شکم درّه را ببینیم تا تعریف آن روشن شود؛ دو کوه به موازات هم رشته کشیده‌اند؛ فاصله این دو در انتهای دامنه‌شان، مختلف است. در مواردی انتهای دامنه‌شان به هم چسبیده است، در موارد دیگر فاصله انتهای دامنه‌شان به ۱۰ متر، ۱۰۰ متر و... می‌رسد. واژه «اودیه» صیغه جمع «وادی» است، وادی یعنی درّه. در اصطلاح نظامیان، به میان دو رشته کوه که ۱۰ کیلومتر با هم فاصله دارند نیز درّه گفته می‌شود. و نیز در اصطلاح جغرافی دانان مثلاً

به منطقه اردهال^۱ که از منطقه راوند کاشان تا نزدیکی های نراق می رسد،^۲ می گویند درّه اردهال.

بدیهی است که در بحث انفال که یک بحث اقتصادی است، هیچکدام از دو اصطلاح مذکور، در نظر نیست زیرا در آن صورت همه جلگه های کوچک در مناطق کوهستانی جزء انفال می شود و باید خالی از مردم بماند و روشن است که اسلام ویرانه طلب نیست و شعار فرازندش این است «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^۳ و نمی گوید دره ها انفال هستند می گوید شکم دره ها انفال هستند.

و نیز بدیهی است که مراد از بطون، آن نقطه باریک که دامنه انتهائی دو کوه به همدیگر چسبیده باشند نیست، این صورت را بعداً بحث خواهیم کرد. برگشت مسئله به عرف است؛ چوپانان در بهاران از چرانیدن گوسفندهای شان در شکم درّه خودداری می کنند یا به شدت با احتیاط رفتار می کنند که مبادا سیل ناگهانی بیاید و دام های شان را تلف کند. این نمونه ای از عرف طبیعی

^۱ نام روستایی است در ۳۰ کیلومتری کاشان. قله ای در نزدیکی روستا به همین نام است.

^۲ شهری در نزدیکی شهر دلیجان از توابع استان مرکزی.

^۳ سوره هود، آیه ۶۱. (اوست که شما را در زمین آفرید و شما را برای آباد ساختن آن

است. در اینجا یک عرف اجتماعی هم داریم همیشه نیاز هست که در طول درّه ها یک راه باشد برای رسیدن حکومت به امور مربوط به خودش و برای رسیدن مردم به املاک و خانه های خودشان و... بطون الاودیه ممکن است برخی جاها هیچ درآمدی برای حکومت و بیت مال نداشته باشد، اما همان طور که درباره رؤوس الجبال گفته شد، دفع هزینه می کند، و زمینه را برای انجام یک وظیفه دیگر حاکمیت تأمین می کند؛ اگر افراد و بخش خصوصی بطون اودیه را مالک شوند، حکومت مجبور می شود برای تأمین راه برای نیازهای خودش و برای تأمین راه برای نیازهای مردم آن ها را با هزینه بیت المال، خریداری کند.

۶- اراضی متروکه: هر زمینی که مالک یا مالکانش آن را رها

کرده و رفته باشند، مال بیت المال است.

۷- ارث من لا وارث له: زمین یا زمین هائی که مالک شان

مرده و وارث ندارد.

توضیح: درباره این دو ردیف تنها به زمین پرداختیم، در حالی که اموال غیر منقول را نیز شامل می شود هر پول، کالا و هر مال منقول که مصداق این دو ردیف باشند، مال بیت المال می شوند. و این می شود ردیف هشتم.

۸- در سطر بالا بیان شد.

۹- رودخانه ها و چشمه ها: شامل رودخانه های دائمی و فصلی و مسیل ها. اما حکومت موظف است آب رودخانه ها و چشمه ها را مطابق توان آبی شان، و به اصطلاح مطابق «دبی آب شان» جهت آبیاری زمین ها (خواه زمین های بخش خصوصی و خواه دولتی) به طور عادلانه، قرار دهد با «اولویت الاقدم فالاقدم»، این الاقدم فالاقدم هم در طول رود و مسیر چشمه است و هم در عرض آن. یعنی اگر در یک سال دبی آب اندک باشد، طولاً هر زمینی که در بالا دست قرار دارد دارای اولویت می باشد و عرضاً هر زمینی که به بستر و مسیر نزدیک باشد.

حکومت در صورت لزوم می تواند هزینه مدیریت، لای روبی و هر هزینه لازم را از آنان که از آب استفاده می کنند بگیرد و صد البته اصل، رایگان بودن خود آب است.

توضیح: نهرهای مصنوعی، یعنی مثلاً کسی با اذن حکومت نهری کنده (نهر بزرگ یا کوچک) و از آب رودخانه به املاک شخصی خود هدایت کرده آیا او مالک آن آب می شود؟ در این که فی الجمله مالک می شود شکی نیست، سخن در مالکیت بالجمله است. مالکیت بالجمله اقتضا می کند که هیچ کس دیگر حتی برای رفع عطش خود، حق ندارد از آن آب بنوشد مگر در حال اضطرار که از تشنگی مشرف به موت باشد. یا کسی حق ندارد گوسفندانش

را از آن آب سیراب کند. یا کسی حق ندارد بدون اجازه مالک از آن آب وضو بگیرد.

مرحوم میرزای قمی^۱ در «جامع الشتات» به مالکیت مطلق و بالجمله معتقد است و این شگفت است و هرگز با روح اسلام سازگار نیست که فرمود: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءُ النَّاسُ فِيهَا شَرَعٌ سَوَاءٌ الْمَاءُ وَالْكَلَأُ وَالنَّارُ»^۲ و این اعلامیه مطلق است نفرموده این آب یا آن آب، نفرموده آب دریا، رودخانه طبیعی یا مصنوعی. مطلق فرموده که شامل هر آب می شود.

بگذریم قرار بود کاری با موارد اختلافی نداشته باشیم.

در این ردیف نهم هم، رودخانه ها و چشمه ها نفع درآمدی برای بیت المال ندارند، مگر آن جا که زمین های بیت المال با آن آبیاری می شوند اما دفع هزینه ها در لای رویی و مدیریت را دارد.

مسئله: بنابر اعلامیه فوق هیچکس حق ندارد آب رودخانه،

^۱ میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن شفتی قمی (۱۱۵۰ ق- ۱۲۳۱ ق) معروف به میرزای قمی، از مراجع تقلید شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم قمری.

^۲ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۴۶: مردم در استفاده از سه چیز آزادی مساوی دارند: آب، چرانیدن دام های شان (در اراضی موات) و آتش؛ یعنی استفاده از سنگ های آتش زنه و اخگر گیری یک فرد از آتش فرد دیگر. کسی حق ندارد مانع از اخگرگیری شخص دیگر شود.

بدیهی است این اعلامیه، شامل آبیاری زراعت و باغ با آب نهر مملوکه نیست و تنها به آشامیدن انسان و حیوان ناظر است.

چشمه، نهر کنده شده، آب چاه را لوله کشی کرده و از دسترس پرندگان، وحوش و انسان های تشنه خارج کند مگر با اذن حکومت و با کارشناسی طبیعت شناسی، تنها آب چاهی که کسی در حیاط خانه خود می کند، از این قاعده مستثنی است.

توضیح: مسئله آبتنی و صید ماهی از رودخانه ها، همان است که در مبحث دریاها و اقیانوس ها، خواهد آمد.

۱۰- حریم رودخانه ها: هر رودخانه دو نوع حریم دارد:

حریم طبیعی و حریم اجتماعی:

حریم طبیعی عبارت است از زمین هایی که در دو ساحل رودخانه قرار دارند و معمولاً در موسم سیل، زیر آب قرار می گیرند. البته سیل های استثنایی و غیر معمولی معیار نیست.

حریم اجتماعی: ممکن است در مواردی ساحل رودخانه به حدی مرتفع باشد، یا حکومت ساحل آن را دیوار کشی بلند کرده باشد به حدی که هرگز آب رود در موسم سیل معمولی به ساحل نرسد. در این صورت رودخانه در آن مورد هیچ حریم طبیعی ندارد مگر راه برای مدیریت، لای رومی و...، بنابراین رودخانه در هیچ جایش بدون حریم نیست یا حریم طبیعی دارد یا حریم اجتماعی.

منافع حریم هر چه باشد مال بیت المال است.

۱۱- تالاب ها: بخش خصوصی حق مالکیت تالاب ها را

ندارد؛ اعم از تالابهای بزرگ یا کوچک. هر نوع منافع تالاب مال بیت المال است مگر با اذن و پروانه دولت برای ماهی گیری یا هر استفاده دیگر، یا با پروانه رایگان، یا با هر درصد، یا به مبلغ معین باشد. تالاب هم حریم دارد به مقداری که در موسم انباشت آب آن را فرا می گیرد و زمین برای راه دسترسی در همه جای ساحل آن.

۱۲- دریاها و اقیانوس ها: بخش خصوصی حق تملک جایی

از دریاها و اقیانوس ها را ندارد؛ نه در روی آب و نه در زیر آب و هر نوع منافع که در دریا باشد ملک بیت المال است. اما حکومت موظف است منفعی از دریا را برای مردم واگذارد؛ به عبارت دیگر: استفاده از دریا به دو قسم تقسیم می شود:

۱- استفاده های آزاد: از قبیل شنا و آب تنی در دریا خواه به عنوان بدن شوئی باشد و خواه به عنوان تفریح. صید ماهی و میگو به صورت «تک شکاری» و غیر انبوه (یعنی صورت شغلی تجاری نداشته باشد)، این گونه بهره مندی ها حتی به اذن و اجازه حکومت نیاز ندارد.

۲- استفاده های مشروط: از قبیل دریا نوردی به هر صورت که باشد، و قایق سواری، باز به هر صورت که باشد، صید ماهی با عنوان شغلی و تجاری، و استخراج انواع موادی که ارزش اقتصادی

دارند مانند یُسْر،^۱ مرجانات، دُرّ و جواهرات. این قبیل بهره برداری ها نیازمند جواز و باصطلاح امروزی نیازمند پروانه کار است و باید تحت نظارت و مدیریت حکومت باشد به شرحی که گذشت.

پرسش: ما این مدیریت و نظارت را در متون فقهی نمی بینیم.

پاسخ: بدیهی است که مالکیت اقتضاهای خود را دارد؛ وقتی که دریاها و اقیانوس ها ملک بیت المال است- و این یک نظر اجماعی است- اگر نظارت و مدیریت حکومت، سلب شود، چه اثری برای مالکیت می ماند؟ آیا این یک مالکیت لغو و بی اثر است؟!.

در متون فقهی این نظارت و مدیریت را درباره جنگل ها نیز نمی بینیم که بحثش گذشت، پس چه معنایی دارد که اجماعاً گفته اند جنگل ها از انفال است و مال بیت المال می باشد-؟

پرسش: چرا این گونه مسائل درباره این انفال در متون فقهی نیامده است.

پاسخ: اولاً: بسیار است مسائلی که در متون فقهی مذکور نگشته اند، و بیشتر به «امّهات مسائل» پرداخته اند مگر در ابواب عبادات که جزئی ترین مسئله را نیز شرح داده اند.

^۱ یسر گیاهی دریایی می باشد که در آبهای گرم دریای احمر در نزدیکی سواحل کشورهای مصر و عربستان یافت می شود. از این گیاه در ساخت تسبیح استفاده می شود که عطر و رایحه خاص و خوبی دارد.

ثانیاً: همه متون فقهی ما بدون استثنا در «عصر فترت و بدون حکومت» تدوین شده اند؛ به حقوق حکومت (= حقوق جامعه) نپرداخته اند. اگر چنین می کردند بر سلطه حکومت های نامشروع کمک می کردند، به ویژه شیعه را بی چاره می کردند. و به همین دلیل است که «کتاب الشفّعه»^۱ را که یک «تک مسئله از مسائل مکاسب» است به صورت یک کتاب مستقل آورده اند اما درباره انفال به چند سطر آن هم در آخر «کتاب الخمس» به صورت پیوستی، بسنده کرده اند.

و همین سبک و سلیقه پیشینیان که برای شیعه فاقد حکومت، یک شیوه حیاتی بود، امروز مغز و فکر برخی ها را خراب کرده است که گمان می کنند نظام اقتصادی اسلام همان نظام لیبرالیسم است^۲ و برخی نیز به صراحت می گویند، اسلام نظام اقتصادی ندارد و همه آیه ها و حدیث ها درباره اقتصاد را، هدایت به عقل بشری و «ارشادی» می دانند و «امر مولوی» نمی دانند، و همین

^۱ حق شّفعه در فقه به این معنی است که هر گاه اموال غیرمنقول قابل تقسیم بین دو نفر به صورت مشاع مشترک باشد و یکی از دو شریک سهم خود را به شخص سومی به قصد بیع بفروشد، در این حالت برای شریک دیگر حق شّفعه به وجود می آید به این ترتیب که شریک می تواند مبلغی را که شخص سوم به شریک او داده را به وی بدهد و سهم و حق وی را تملک کند. به کسی که صاحب این حق است شفیّع گفته می شود.

^۲ برای اینان نفی مارکسیسم آسان است همان طور که این برای هر مسلمان بی سواد نیز آسان و روشن است، اما نفی لیبرالیسم را درک نمی کنند.

بیماری فکری بود که در پیروزی انقلاب در برابر اندیشه امام خمینی ایستاد که به همراه موانع دیگر از آن جمله جنگ تحمیلی، نگذاشتند نظام اقتصادی اسلام پیاده شود و ما را جزء جدا ناپذیر نظام اقتصاد جهانی لیبرالیسم کردند، و شد آنچه که باید نمی شد، شرح این موضوع مهم بل مهمتر بل اساسی تر، خواهد آمد.

امروز ما در یک تضاد بل تناقض شدید گرفتاریم، از جانی می خواهیم اسلامی باشیم و از جانب دیگر عملاً دست و پای مان مانند پروانه ای در تار و پود عنکبوتی جهان لیبرالی گرفتار است و مردم این گرفتاری را به حساب اسلام می گذارند. نه تضاد و تناقض فقط در اقتصاد، بل در فرهنگ فردی و اجتماعی ما نیز یک گرفتاری بزرگ شده است. اقتصاد غربی فرهنگ غربی را لازم گرفته است در همه ابعاد، نه راه گریز دارد و نه راه حل. بگذریم.

۱۳- زکات: این مورد برای همگان حتی مردم معمولی نیز شناخته شده است و نیازمند بحث مشروح نیست. تنها باید یک موضوع بیان شود:

در عصر فترت و بدون حکومت، گفته اند که هر کس زکات مال خودش را به فقرا بدهد، و سخنی از بیت المال و حکومت نیاورده اند. دلیل این سبک و سلیقه نیز مشخص است.

۱۴- خمس: به اجماع مسلمین اعم از سنی و شیعه، خمس

غنايم جنگی، مال بيت المال است و آن را موضوع آيه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ...»^۱ می دانند اما ما در اینجا از «نظام اقتصاد جهانی اسلام» بحث می کنیم، یعنی کل مردم جهان را «امت واحده» و باصطلاح در یک کشور واحد جهانی فرض می کنیم. بدیهی است در امت واحد جهانی نه جنگ هست و نه غنايم.

بنابراین خمس غنايم از بحث ما خارج است. آیا در این صورت، بيت المال هيچ درآمدی بعنوان خمس ندارد؟ مکتب اهل بيت (عليهم السلام) می گوید: موضوع خمس فقط غنايم جنگی نیست، آيه موضوع دوم هم دارد بنام «خمس مکاسب» که هرکس بايد «یک پنجم مازاد از درآمدش» را به بيت المال بپردازد. با بيان ديگر: هر مقدار که به ثروت یک شخص افزوده شود بايد یک پنجم آن را به بيت المال بدهد.

واژه «غنيمت» یعنی هر آنچه انسان به دست می آورد. در مسئله خمس بر درآمد، به آن بخش از درآمد صدق می کند که «مازاد از درآمد» باشد.

^۱ سورة انفال، آيه ۴۱

علاوه بر حدیث‌ها و فرمایشات ائمه طاهرین (علیهم السلام)، که آیه خمس را شامل هر دو موضوع دانسته‌اند، دلیل کلامی دیگر نیز بر این معنی است به شرح زیر:

آیه‌های قرآن در ارتباط با موضوع شان، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- آیه‌هائی که مصداق «**قُضِيَتْ فِي وَاقِعَةٍ**»^۱ هستند که به یک واقعه و حادثه که در عصر نزول رخ داده، توجه دارند و تکلیف آن واقعه را روشن می‌کنند. موضوع این دسته ابدی و همیشگی نیست مگر در زمان دیگر عین همان واقعه از نو رخ دهد.

۲- آن دسته از آیات که موضوع شان ابدی و همیشگی است.

این آیات نیز به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف: آیه‌هائی که به محور علوم از قبیل: کیهان‌شناسی، نطفه‌شناسی، جنین‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، مدیریت و... هستند که هم موضوع شان ابدی است و هم حکم شان.

ب: آیاتی که به محور توحید، نبوت، امامت و اصول و اساس حکومت و نظام هستند که هم موضوع شان ابدی است و هم حکم شان.

^۱ مانند آیه (افک) در سوره نور.

مطابق نظر برادران اهل سنت، آیه خمس از آیات «قضية فی واقعة» است، اما مطابق نظر اهل بیت علیهم السلام موضوع دوم هم دارد.

رسیدن امت اسلامی به یک «امت واحد جهانی» مورد اجماع همه مسلمانان است (بل مورد اجماع همه ادیان است) با این فرق که سنیان معتقدند مؤسس آن امت واحده (مهدی موعود علیه السلام) از شخصیت های عصر ظهور است، مکتب اهل بیت معتقد است که او هزار و چند صد سال پیش متولد شده و غایب است که ظهور خواهد کرد.^۱

از دیدگاه برادران اهل سنت، آیه خمس در امت واحده پس از ظهور، بی موضوع می شود، اما از دیدگاه مکتب ما تنها یکی از دو موضوع از بین می رود و موضوع دومش که «خمس مکاسب = خمس مازاد از درآمد» است، جاودانه است.

یک نگاه حسابگرانه از دیدگاه اقتصادی به خمس، نشان

^۱ شگفت از برادران اهل سنت است که معتقد هستند دجال یک فردی است بنام «صید بن صیاد» که در زمان پیامبر (ص) در مدینه متولد شده یعنی دو و نیم قرن قبل از تولد امام زمان (عج) و هنوز زنده است که ظهور خواهد کرد. اما باور به عمر امام زمان (عج) برای شان سخت است!!

مطابق مکتب اهل بیت علیهم السلام باید گفت: دجال یک شخص نیست، یک فرهنگ است؛ فرهنگ مدرنیته. دجال یعنی وارونه کننده و وارونه نشان دهنده.

می دهد، بیت المال مسلمین چه درآمد هنگفتی از این بابت دارد که علاوه بر درآمدهای انفال می گردد.

امروز ما خمس را تعطیل کرده و به جای آن مالیات را گذاشته ایم؛ دقیقاً مطابق نظام اقتصاد غربی - البته حکومت مشروع می تواند در مواقع ضرورت و نیاز مبرم، مالیات نیز وضع کند.^۱ اما این کار، کار ضرورت است نه یک امر اصالت دار - اولاً این مالیات از هر کسی گرفته می شود؛ از ثروتمندان و بی ثروتان. ثانیاً مقدار و درصد آن نیز در آنچه از ثروتمندان و بی ثروتان اخذ می شود، مساوی است که بر معیار عدالت نیست. خمس هم یک درصد مساوی است اما چون از مازاد از درآمد، گرفته می شود نه از هرچیز و نه از همه حقوق بگیران (از ثروت افزوده گرفته می شود نه به طور مطلق) عین عدالت است و به نفع دهک های پائین است. خمس از افراد فقیر گرفته نمی شود؛ فقری که امسال نسبت به سال گذشته به دارائیش افزوده شده اما به حد تأمین مؤنه (نیازهای اساسی مانند مسکن) نرسیده، خمس بر او واجب نیست.

در اینجا نیز رشته سخن از دست رفت؛ از بحث نظام جهانی اقتصاد اسلامی خارج شدیم و به اقتصاد یک کشور پرداختیم که به صورت فصل مستقلی خواهد آمد.

^۱ جامعه ای که اقتصادش دچار نظام غربی است باید مالیات بگیرد.

خمس غواصی: این مورد را با شماره نمی آورم تا یکی از مصادیق باشد. زیرا در مبحث دریا ها و اقیانوس ها گذشت که هر چه در سطح دریا یا زیر دریا باشد همگی مال بیت المال است. غواصی برای درآوردن لؤلؤ^۱ یا هر چیز اقتصادی دیگر از این مال بیت المال، بسته به قرارداد است؛ حکومت می تواند آن را به خمس، نصف، سدس، عشر و یا هر مقدار دیگر که صلاح بداند (با تشخیص عادلانه و نیاز عادلانه) به بخش خصوصی واگذار کند. و حتی می تواند گاهی برای زمان موقت، غواصی اقتصادی را ممنوع کند. و نیز می تواند آن را در انحصار دولت بگذارد. صد البته مراد از حکومت دولت مشروع و عادل و کارشناس، موقعیت شناس، دلسوز امت است نه هر حکومتی.

خمس به طور ثابت و تغییرناپذیر، تنها در غنایم و «مکاسب» = مازاد از درآمد است. و در بقیه موارد انفال، مطابق اقتضا های جامعه و حکومت، و مطابق شرایط اقتصادی هر زمان، قابل تغییر به سدس، نصف و... است.^۲

فقهای ما (قدس سرهم) مطابق حدیث ها؛ برای عصر فترت و بدون حکومت، برای غواصی خمس را تعیین کرده اند.

^۱ به معنای مروارید.

^۲ برای شرح این مطلب رجوع کنید به کتاب «ویژگی های کتاب خمس» در سایت پیش نو.

۱۵- گنج: هر مال مدفون- و به قول امروزی ها؛ هر- زیر خاکی- که کشف شود، مال بیت المال است. خواه کاشف آن حکومت باشد و خواه فرد و بخش خصوصی. زیرا هر مال بلاصاحب، مال بیت المال می شود مانند اموال و املاک متروکه که بحثش گذشت.

همانطور که درباره غواصی گفته شد فقهای ما مطابق حدیث ها این مورد را نیز به خمس مقرر کرده اند، زیرا در عصر فترت بیت المال مشروع وجود ندارد تا مالک اصل گنج شود و یا آن را طی قرار دادی به درصد مشخص به بخش خصوصی واگذار کند.

تعریف: گنج عبارت است از هر شیئی مدفون در زمین که ارزش اقتصادی دارد. از قبیل: طلا، نقره و هر اثر باستانی حتی آن آثار باستانی که ارزش صرفاً اقتصادی ندارند بل ارزش علمی باستان شناسی، تاریخی و حتی هنری دارند. همه این ها مال جامعه یعنی مال بیت المال است.

۱۶- خمس مال مخلوط به حرام: اگر کسی مالی را در اختیار دارد و به هر سببی با حرام مخلوط باشد به طوری که مقدار و میزان حلال آن از حرامش مشخص نباشد، باید خمس آن را به بیت المال بدهد و در این صورت می تواند در بقیه آن تصرفات اقتصادی و مالکانه بکند. وگرنه، نه.

۱۷- اراضی موات: هیچ کسی نمی تواند مالک اراضی موات

باشد.

تعریف: اراضی موات زمین هائی هستند که در روی آن ها نه نیروی انسانی مفید، صرف شده و نه هزینه های دیگر و در همان طبع طبیعی خود مانده اند.

حکومت موظف است آن ها را در اختیار متقاضیان و افراد قرار دهد، مگر فردی که فاقد صلاحیت باشد، یا دیگر مانع شرعی باشد. در این جا مورد دیگری هم هست که آن را در ردیف نیاوردم، زیرا از موضوع «نظام اقتصادی جهانی و امت واحده» خارج است، و آن عبارت است از «زمینی که اهل کتاب خودشان به مسلمانان واگذار یا مصالحه کنند». و نیز خمس زمینی که ذمی از مسلمان بخرد.

این جا پایان سهم بیت المال است از کل کره زمین و آنچه در آن است.

و اما سهم افراد و بخش خصوصی: هر آنچه از کره زمین و آنچه در آن است، غیر از موارد هفده گانه مذکور، همگی در اختیار بخش خصوصی قرار می گیرد که کار کند و بهره بردار از قبیل: دشت ها، جلگه ها، کوه ها و دره ها و...، و هر نوع اموال منقول اعم از طبیعی مانند محصولات کشاورزی، و مصنوعی مانند فرآورده

های صنعتی و هنری.

لیکن این فعالیت های اقتصادی، مطلق و بی قانون و قاعده نیستند؛ ممنوعیت هائی در این میان هست از قبیل ممنوعیت بهره مندی اقتصادی از خوک، قمار، تولید و خرید و فروش مواد مخدر که در رأس آن ها شراب سازی و شراب فروشی است و فرازتر از همه، ربا و «عطله» است که لازم است کمی درباره این دو درنگ کنیم:

ربا: همه مردمان دنیا ربا را محکوم می کنند، آن را غیر انسانی ترین کار می دانند. در جهان غرب مسیحیان ربا را به عنوان یک جرم اجتماعی به عهده یهودیان و یهودیان آن را به عهده مسیحیان می گذارند؛ آنان بنیانگذار این جرم را یهودیان و اینان بنیانگذار آن را مسیحیان می دانند.

تعریف: ربا یعنی پول (اعم از طلا، نقره و اسکناس) یک شخص حقیقی یا پول یک شخصیت حقوقی، بدون صرف کار، «بما هو پول» درآمد داشته باشد. سودی که صاحب پول برای به دست آوردن آن هیچ کاری نکرده باشد.

گرچه یک فرد ربا خوار برای مدیریت دفتر ربائی خود و یا یک موسسه ربوی برای مدیریت کار ربوی خود، تشکیلاتی راه انداخته باشد. از دیدگاه اسلام، این کار نیست بل ضد کار است.

کار در نظر اسلام: جریان اقتصاد، سه رکن دارد: تولید،

خدمات، مصرف.

تولید و خدمات، هر دو «کار» هستند اما مصرف کار نیست. کار فقط منحصر به کار اقتصادی نیست، تولید علم، فکر، ترویج فرهنگ، و خدمات در این امور. این ها نیز در مرحله مصرف کار نیستند. بنابراین تعریف کار به شرح زیر می باشد:

تعریف کار: مصرف انرژی وجود انسانی در تولید علم، فکر،

فرهنگ و مواد و لوازم مادی زندگی انسانی و خدمات در این مسیر تا برسد به مرحله مصرف. مصرف کار نیست.

ربا خوار انرژی وجودی خود را در هیچ کدام از این تولیدات و خدمات مذکور، مصرف نمی کند. و آن کاری که او در مدیریت ربای خود می کند کار نیست، نه به این معنی که عبث و عدم است، بل ضد کار است و این فعالیت او بر علیه کار واقعی است که انگل گونه از کار و انرژی دیگران می مکد و از توان و کارائی آنان می کاهد. در حالی که «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱.

ربا خوار نه تولید می کند و نه خدماتی را انجام می دهد او فقط مصرف کننده است و چیزی را مصرف می کند که اهل تولید و

^۱ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (سوره نجم، آیه ۳۹)

خدمات باید مصرف کنند. او انرژی دیگران بل جسم و جان دیگران را می خورد، بل آسایش، و راحتی، آبرو و حیثیت دیگران را می خورد. و لذا اسلام آن را بدتر از «زنا با محارم در درون کعبه»^۱ می داند.

و از دیدگاه دیگر، او «اهل عطله» است:

عطله: عطله یعنی عاطل و باطل داشتن نیروی کار؛ انواع کار که در بالا بحث شد. و عاطل و باطل داشتن سرمایه، ملک و هر مال و هر چیزی که به نوعی کارائی دارد.

سرمایه داری: متأسفانه خیلی ها اشتباه می کنند و معنی سرمایه داری یا نظام سرمایه داری را نمی دانند. اینان در میان طلبه ها، دانشجویان و حتی در میان اساتید حوزه و دانشگاه نیز یافت می شوند، به محض شنیدن نکوهش سرمایه داری، نظام مارکسیسم بعنوان جایگزین، به ذهن شان می آید.

در اسلام نه سرمایه مشروع محکوم است و نه ثروت مشروع. آنچه محکوم و منفور است سرمایه غیر مولد است که یا در ربا کار می کند یا در عطله. کسی که ۴۰۰ دستگاه ماشین را می خرد و

^۱ الرَّبَا سَبْعُونَ جُزْءًا فَأَيُّسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يُنْكَحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ فِي بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ. (وسائل الشیعه؛ ج

بِقَوْلِ امْرُوزِي هَا) دپو می کند تا در آینده به قیمت بالا بفروشد، یا آن کسی که چند صد تن برنج و یا... انبار می کند. چنین کسی نیز مانند رباخوار نه کار تولیدی می کند و نه کار خدماتی، او «مَعْطَلٌ» است که رفتارش تنها در صورت ظاهر با ربا فرق دارد. نظام سرمایه داری که ما محکوم می کنیم این نوع سرمایه داری است.

امروز صدا و سیمای ما این افراد را «دلال» می نامد و رفتارشان را «احتکار». در حالی که هیچکدام از این دو نامگذاری درست نیست. دلال یعنی کسی که نه مالی دارد و نه سرمایه ای، کارش جوش دادن معامله پولداران است. آیا کسی که چهارصد ماشین یا دویست تن برنج را انبار می کند، دلال است؟! عمل چنین افرادی «احتکار» هم نیست بل «عطله» است. اگر اثر عطله به حد فساد نرسد، اول اجبار به عرضه در بازار می شود، و اگر مقاومت کند مال معطل مصادره می گردد یعنی سلب مالکیت می شود. و اگر به حد فساد برسد مصداق «مفسد فی الارض» می گردد.

احتکار نیز محدود به چند کالا است، شامل کالاهای دیگر نمی شود. احتکار عبارت است از انبار کردن گندم، جو، خرما، کشمش و روغن.^۱ و شامل کالاهای دیگر نمی شود. عطله یک عنوان است و احتکار عنوان دیگر است.

^۱ لیس الحکرة إلاً فی الحنطة والشعير والتمر والزبيب والسمن. (کافی ج ۵، ص ۱۶۴)

تذکر مهم: و به همین جهت برخی از اشخاص که با فقه آشنا هستند و حتی برخی ها در حد اجتهاد هم هستند و نگاه منفی به نظام جمهوری اسلامی دارند، تشکیلات تعزیرات امروری را نامشروع می دانند، و دست اندرکاران ما حتی قضات ما نیز با به کارگیری عبارت «احتکار» به جای «عطله» بهانه و حتی دلیل خوبی به دست آنان می دهند.

فقهای ما (قدس سرهم) گاهی از عطله نام آورده اند^۱ اما بحث مشروعی در این باب نکرده اند، زیرا آن را تحت عنوان «اسراف» محسوب کرده اند که گناه کبیره است و مجازات کیفری خود را دارد. و آن را نیازمند یک باب مستقل ندانسته اند. این روش نیز روش مناسب با عصر فترت و عدم حکومت است.

موارد مصرف بیت المال

برای این موضوع، مستقیماً می رویم به سراغ قرآن و تنها سه آیه را می خوانیم: آیه ای از آیات زکات: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ

^۱ شهید ثانی (قدس الله سره) در باب احیاء الموات شرح لمعه می گوید: وهو (أى الموات من الأرض) مالا ينتفع به (منها) لعطلته أو لاستیجامه ، أو لعدم الماء عنه أو لاستیلاء الماء علیه (ولو جعل هذه الأقسام أفراداً لعطلته). ج ۷ ص ۱۳۳

وَالْمَسَاكِينَ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِ
مِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ^۱ زکات‌ها (اعم از صدقه واجب که اصطلاحاً زکات نامیده
می‌شود، و صدقه مستحب و کفارات) مخصوص فقرا و مسکین‌ها
و کارکنانی است که برای (جمع آوری و مدیریت) آن کار می‌کنند،
و کسانی که برای جلب قلوب شان اقدام می‌شود، و برای آزادی
بردگان و ادای دین بدهکاران و ورشکستگان، و در راه (ترویج دین
خدا)، و واماندگان در راه، این یک فریضه الهی است، و خداوند
دانا و حکیم است.

این آیه هم موارد مصرف زکات را برای جامعه «امت واحده»
مشخص می‌کند و هم برای جامعه نوپای اسلام که به امت واحده
جهانی نرسیده بود.

۱- فقرا: فقر یک مقوله نسبی و واقعیتش هم نسبی است؛ هر
جامعه ای قهراً افراد فقیر خواهد داشت حتی در جامعه ای که در
ذهن مارکس است، زیرا در مارکسیسم نیز برخورداری‌ها متفاوت
خواهد بود. در جامعه واحد بعد از ظهور نیز گرچه هرگز چیزی به
نام طبقات وجود نخواهد داشت، لیکن رده‌های متعدد وجود

^۱سوره توبه، آیه ۶۰.

خواهد داشت، زیرا همت ها، توان ها- اعم از توان های فکری و جسمی - همیشه متفاوت هستند. اگر از رده های پائین حمایت نشود، اولاً جامعه به جامعه طبقاتی منجر می شود ثانیاً: رده یا رده های پائین پایمال می شوند.

۲ مسکین: مسکین کسی است که به دلیل ضعف فکری، نقص جسمی و ناتوانی در همت، از مدیریت اقتصادی زندگی خود عاجز باشد.

۳- عاملین: این واژه یعنی کارگزاران بیت المال؛ اعم از مدیران، کارمندان و کارگران که در این عرصه کار می کنند.

۴- مؤلفه قلوبهم: این برای دوران و زمانی است که هنوز بشر به امت واحده نرسیده، و هزینه ای است که برای رسیدن به آن جامعه واحده، کمک می کند. پس از ظهور نیز نقش و کاربرد دارد تا بشر کاملاً به امت واحده برسد و پس از آن، از ردیف موارد هزینه بیت المال خارج می شود.

۵- و فی الرقاب: بخشی از زکات برای آزادی بردگان هزینه می شود تا جائی که آخرین توان حکومت به آن برسد، خواه بردگی سنتی قدیم باشد و خواه سنت مدرن امروزی برده داری باشد.

یعنی حکومت موظف است طوری شرایط اقتصاد جامعه را مدیریت کند که هیچ کسی «کار»؛ کار خود را به کمتر از ارزش

کاری خود، عرضه نکند.

۶- **الغارمین:** غارم یعنی شخص بدهکار که نتواند بدهی خود را بدهد. خواه بدهی ساده و معمولی باشد و خواه ناشی از ورشکستگی باشد، با دو شرط:

الف: علت بدهکار شدنش ناشی از اسراف در زندگی، نباشد.

ب: علت بدهکار شدنش ناشی از عطله - عطله در نیروی وجودی خود، عطله در ملک، عطله در سرمایه - نباشد.

۷- **فی سبیل الله:** پس از موارد شش گانه، نوبت می رسد به امور اجتماعی و نیازهای عمومی که عنوانش فی سبیل الله است. مردم قدیم تا این اواخر یک اصطلاح داشتند؛ کنار هر آبی، نهری، درختان توت می کاشتند و نام آن را «سبیل» می گذاشتند که همگان آزاد بودند از آن ها استفاده کنند. این یک ذره ای، گوشه ای از سبیل الله است.

حکومت موظف است پس از فراغت از موارد ششگانه، بقیه بیت المال را برای راه سازی، آموزشگاه، بیمارستان و... هزینه کند.

عدالت: اما بر خلاف درختان توت که در بالا مذکور شد، استفاده از این راه ها و نهادها برای همگان رایگان نیست. در اسلام اصلی وجود دارد به نام «اصل استحقاق». کسی که از نظر مالی توانمند است حق ندارد از این راه ها و نهادها به رایگان استفاده

کند چنین استفاده ای هم برای او حرام است هم حکومت مأمور است که از چنین استفاده ای جلوگیری کند.

حکومت موظف است باصطلاح امروزی از توانمندان عوارض جاده و اتوبان را بگیرد. و همچنین است دربارهٔ مدارس، دانشگاه ها، حوزه های علمیه، و هر نهاد دیگر، غیر از مستحقین کسی حقی در بیت المال ندارد.

متأسفانه در فرهنگ عامه، مستحق به گدا می گویند. در حالی که مستحق یعنی کسی که حق دارد؛ آنچه از بیت المال به او می رسد، حق اوست؛ حق واقعی و قانونی اوست، مانند هر حق دیگر؛ درست مانند کسی که حق دارد از مال مشروع خود بخورد.

۸- ابن سبیل: این عبارت، کسی را می گوید که از شهر و دیار خودش دور افتاده و درمانده است؛ خواه فردی باشد که هیچ مالی نداشته باشد و خواه کسی که در وطنش مالی دارد اما دسترسی به آن ندارد. آن که ندارد به رایگان از بیت المال می گیرد و آن که دارد به عنوان قرض می گیرد، بر اساس همان استحقاق و عدالت.

و این فریضه است: فریضه یعنی حکم مسلم؛ تکلیف مهم و اساسی و ابدی.

و الله عليمٌ حكيمٌ: آلکسیس کارل^۱ کتابی نوشته است تحت عنوان «انسان موجود ناشناخته». به راستی انسان برای عقل و فکر انسان، یک موجود ناشناخته است، چون مانند حیوان تنها روح غریزه را ندارد، دارای روح دوم به نام فطرت هم هست که منشأ خانواده، جامعه، تاریخ، لباس، هنر، زیبا خواهی و زیبا شناسی، و هر آنچه انسان دارد و حیوان فاقد آن است همگی از روح فطرت ناشی می شوند.^۲

فقط خداوند است که این موجود بس پیچیده را می شناسد، پس تنها اوست که باید برنامه زندگی، نسخه زندگی به این انسان بدهد.

آیه انفال: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳ درباره انفال از تو می پرسند، بگو انفال از آن خدا و رسول است. پس بترسید از خدا و اصلاح کنید میان خودتان را، و

^۱ آلکسیس کارل (زاده ۱۸۷۳، درگذشته ۱۹۴۴). زیست شناس فرانسوی. از آثار او می توان به (انسان موجود ناشناخته)، (راه و رسم زندگی) و (نیایش) اشاره کرد.

^۲ بزرگ ترین نقص و خلاء علوم انسانی غربی این است که از روح فطرت غافل است و انسان را «حیوان» با پسوند متکامل، می داند.

^۳ برخی مترجم ها آیه را درست ترجمه نکرده اند. سوره انفال، آیه ۱.

اطاعت کنید از خدا و رسول اگر مؤمن هستید.

محل مصرف انفال نیز همان است که درباره زکات به شرح رفت و این نظر اجماعی فقها است. با این فرق: آنچه که امروز با عنوان «بودجه در اختیار» در اختیار رئیس جمهور گذاشته می شود که به صلاح دید خود در موارد لازم هزینه کند، این بودجه در اختیار امام قرار می گیرد اما فقط از انفال و خمس، نه از زکات.

آیه خمس: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ^۱» و بدانید آنچه به دست می آورید از هر چیزی، یک پنجم آن، از آن خداوند و رسول و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است، اگر هستید ایمان آورندگان.

پیشتر گفته شد که مطابق مکتب اهل بیت علیهم السلام، خمس بعنوان یک مقدار معین، تنها درباره غنائم جنگی و «مکاسب» است. اما انفال: همان طور که در نص آیه می بینید، خود انفال کلاً مال بیت المال است، نه خمس آن ها.

این که در متون حدیثی و فقهی می بینید که فقها (قدس سرهم) می گویند در غواصی و گنج، خمس تعلق می گیرد، تعیین تکلیف

^۱ سوره انفال، آیه ۴۱

است برای عصر فترت و بدون حکومت خواه در عصر خود ائمه علیهم السلام باشد و خواه در عصر غیبت. چون ائمه بسط ید و حکومت نداشتند، اجازه دادند مردم در برخی از موارد انفال، فعالیت کنند و خمس آن را به امام یا به فقیه جامع شرایط بدهند. و البته در این موارد نیز خود ائمه علیهم السلام، همیشه خمس آن را نمی گرفتند؛ گاهی آن را به پیروان مکتب شان می بخشیدند، و گاهی مقدار و مبلغ دیگر می گرفتند بیش از خمس یا کمتر از خمس. این مطلب را در کتاب «ویژگی های کتاب خمس» توضیح داده ام^۱ و در اینجا تکرار نمی کنم.

و چون فقهای عصر غیبت، نمی توانستند هر روز یک مبلغی را تعیین کنند، آن را در خمس تثبیت کردند.

توضیح: در این آیه یک عنوان دیگر آمده است: «ذی القربی»، مراد از آن مطابق مکتب اهل بیت علیهم السلام، اولاد پیامبر یعنی اهل بیت (که حدیث اجماعی کساء و حدیث اجماعی ثقلین، آنان را تعیین کرده) و اولاد اهل بیت است. در این عنوان نیز نیاز و فقر و استحقاق، شرط است. پس چرا به صورت یک عنوان خاص آمده است؟ چون اسلام خود پیامبر را و ائمه و همه اولاد پیامبر را از استفاده از زکات بازداشته است، لذا سهم فقرای اولاد رسول را در

انفال و «خمس مکاسب» قرار داده است و نیز از خمس غنایم در دوران قبل از تحقق «امت واحدۀ جهانی».

س: چرا فقرای ذی القربی را از زکات محروم کرده است؟

ج: نمی دانم. گویند این برای آن است که (باصطلاح) زکات چرک دست مردم است لذا آنان را محترم تر از آن دانسته که از این مال بهره ببرند. و حدیث هائی هم به این معنی وارد شده، لیکن چنین معنائی در این قالب، با بهرمندی آنان از «خمس مکاسب» متعارض است. و نیز آنان نیز از جاده ها، مدارس و... که با هزینه از زکات ساخته می شوند استفاده می کنند.

می توان گفت: این قانون و نیز پیام آن حدیث ها، به خاطر ارزش دادن به کشاورزان است که به حدی به آنان با دیده محبت می نگرد نمی خواهد اولاد رسول از دسترنج آنان بهر مند شوند. باز می گویم: نمی دانم. اما این را می دانم که به کشاورزان بیش از صنعتگران اهمیت می دهد و به صنعتگران بیش از تجار اهمیت می دهد.

تجارت: تجارت چیست؟ و تاجر کیست؟ امیرالمومنین علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر، این دو را تعریف کرده است، می فرماید: «ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ

خَيْرًا، الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَّرِّ بِمَالِهِ وَالْمُتَرْفِقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ
الْمَنَافِعِ وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَجُلَائِبُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي
بَرْكٍ وَبَحْرِكٍ وَسَهْلِكٍ وَجَبَلِكِ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِسُ النَّاسُ
لِمَوَاضِعِهَا وَلَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا؛ فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بِأَقْتَتُهُ،
وَصَلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدُ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي
حَوَاشِي بِلَادِكَ. وَاعْلَمْ مَعَ ذَلِكَ، أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا فَاحِشًا
وَ شُحًا قَبِيحًا وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذَلِكَ
بَابُ مَضْرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ؛ فَاْمَنْعُ مِنَ الْاِحْتِكَارِ، فَإِنَّ
رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ. وَلِيَكُنِ الْبَيْعُ
بَيْعًا سَمَحًا بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارِ، لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ
الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَانْكَرْ بِهِ،
وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.^۱ ای مالک؛ پس سفارش مرا درباره
تجار و صنعتگران بپذیر، و گماشتگانت را برای نیکی به آنان توصیه

^۱ نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر).

کن، خواه تاجر مقیم (در یک شهر) باشد و خواه تاجری که به همراه مال خود در (شهرها، سرزمین ها و دریاها) در رفت و آمد است و با جسم و بدن خود رفیق کار خودش است، زیرا آنان سبب منافع و سبب مرافقت (دسترسی مردم به کالاها) و رسانندگان اجناس از مناطق سخت و جاهای دور در بیابان و دریا و دشت ها و کوهستان های قلمرو تو، و از جاهائی که مردم بر بودن در آنجاها رغبت ندارند، یا جرأت نمی کنند در آن جاها زندگی کنند. تجار اهل صلح و ایمنی طلب هستند که جامعه از فتنه گری شان و بلوا آفرینی آنان ایمن است، صلح خواهی شان بدون غائله است. و کارهای ایشان را در حضور خود و در گوشه ها و اطراف شهرهایت واری کن، و با این همه سفارش که درباره آنان می کنم، بدان که در بسیاری از آنان تنگنظری شدید و آزمندی قبیح، و انبار کردن برای منافع بیشتر (عطله) و زور کاری و تحمیل در معاملات، هست. و این باب ضرر رسانی بر عامه مردم، و عیب است بر حاکمان. پس منع کن از احتکار که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را ممنوع کرده است، و باید دادوستدها آسان، بر اساس عدالت، با قیمت هائی که به طرفین معامله اجحاف و زیاده روی نشود. و هر کسی که با وجود نهی تو باز احتکار کند، او را به

کیفر رسان کیفری که سبب رسوائی او شود، لیکن در کیفر اسراف نکن.

بنابراین: تاجر کسی است که کالاها را از مناطق دور دست به مناطقی که فاقد آن کالا هستند، منتقل می کند، یا در شهر خودش در عرصه خدمات به توزیع کالاها می پردازد و نیازهای مردم را تامین می کند. هر شغل خارج از این تعریف، تجارت نیست، یا ربا است و یا عطله است، و عطله بر دو نوع است:

الف: عاطل و باطل نگه داشتن هر مالی که به کار و فعالیت اقتصادی وارد نشود. گنج کردن نیز از این نوع است^۱ که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۲ کسانی که طلا و نقره را گنج می کنند و در راه خدا به کار نمی اندازند، آنان را به عذاب الیم بشارت ده.

مراد از سبیل الله، در این آیه به کار گرفتن مال در کار مشروع است؛ هر کار اینچنینی به نفع جامعه و مردم است که مصداق سبیل الله می شود و گنج کردن عطله کردن مال است که به ضرر جامعه و مردم است.

^۱ در این جا مراد از گنج آن نیست که در باب انفال گذشت؛ آن دینه است و این در دست صاحبش.

^۲ سوره توبه، آیه ۳۴.

ب: عاطل نگه داشتن مال برای این که در آینده به قیمت بالاتر بفروشد، مانند آنان که امروزها خودروها و کالاها را انبار می کنند تا به منافع بالاتری برسند.

البته قبلاً گفته شد هرگونه انبار کردن، احتکار نیست و احتکار و احکامش تنها در چند چیز معین است. عطله نیز ممنوع و حرام و مجازات دارد همان طور که در کلام امیرالمومنین علیه السلام دیدیم.

در حدیث دیگر آمده است: «التَّاجِرُ فَاجِرٌ وَ الْفَاجِرُ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَ أَعْطَى الْحَقَّ»^۱.

بنابراین حفظ ایمان و کرامت انسانی، در کشاورزی و صنعت آسان تر از تجارت است.

ایجاد تعادل در بازار: برای حمایت از فقراء، بل برای

پیشگیری از پیدایش فقر در جامعه، و نیز برای حمایت از مسکین و نیز برای پیشگیری از ورشکستگی تولیدگران و اهل حرفه و فن و اهل خدمات، حکومت موظف است که تعادل در بازار را ایجاد و حفظ کند؛ اگر کالائی در بازار کمیاب باشد آن را تا حد متعادل به بازار عرضه کند، و اگر کالائی به دلیل فراوانی موجب افت شدید

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹۴.

قیمت شود، با خرید آن‌ها از تولیدگران، به حد تعادل برساند. و همچنین دربارهٔ اهل خدمات و کارگران و اهالی حرفه و فن باید نرخ عرضه و تقاضای کار را با ایجاد کار به هزینهٔ بیت المال به عدالت برساند.

البته در عصر ما که برآورد مقدار هر کالای مورد نیاز جامعه (خواه محصولات کشاورزی باشد و خواه صنعتی) یک امر ممکن است، باید حکومت مقدار کاشت هر محصول را به کشاورزان پیشاپیش اعلام کند. و دربارهٔ محصولات صنعتی مقدار لازم را در وقت اعطای جواز تأسیس بنگاه‌ها در نظر بگیرد. زیرا «دفع ضرر یقینی» بل «دفع ضرر محتمل» همان طور که بر افراد واجب است بر دولت نیز واجب است.

خصوصی سازی: در این موضوع در مقاله ای تحت عنوان

«نامه سرگشاده به وزیر محترم نفت»^۱ بحث کرده ام و نیازی به تکرار نیست.

اقطاعات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله):

در اینجا بناچار باید مطلبی درباره خصوصی سازی بررسی شود:

^۱مراجعه شود: سایت بینش نو www.binesheno.com

برخی از آقایان برای توجیه خصوصی سازی و تامین پایگاه دینی و شرعی برای آن، به دو کتاب «الاحکام السلطانیة» نوشته ماوردی^۱ و کتاب «الاموال» نوشته ابو عبید قاسم بن سلام،^۲ (که هر دو از برادران اهل سنت هستند) پناه برده و باصطلاح «اقتاعات رسول خدا» را دلیل جواز بل استحباب، بل لزوم خصوصی سازی دانسته اند.

البته مسلم است که آن حضرت املاکی را برای افرادی و املاکی را برای فلان قبیله ای اقطاع کرده است، اما برخلاف نظر دو نویسنده فوق و امثال شان، هیچ ملکی را از مالکیت بیت المال برای اقطاع خارج نکرده است مگر در اراضی موات. اقطاع آن حضرت در دو مورد بوده:

۱- اراضی موات: در همین فصل گفته شد که اراضی موات مال حکومت است لیکن حکومت موظف است یا خودش آن ها را احیا کند و یا آن ها را در اختیار متقاضیان قرار دهد تا آن ها را آباد و

^۱ ابوالحسن علی بن محمد بن حبيب ماوردی از بزرگان صاحب نظر در مباحث سیاسی اسلام، شافعی مذهب، دارای تمایلات معتزلی و دانش آموخته حوزه های بصره و بغداد بود، (۳۶۴ تا ۴۵۰ هـ ق)

^۲ أبو عبید قاسم بن سلام خزاعی، (۱۵۱ - ۲۲۴ق). حنبلی مذهب بود و در مورد امامت، عثمان را بر علی علیه السلام ترجیح می داد و با شیعیان برخورد تنیدی داشت. (خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۴۰۹)

دایر کنند.

۲- اراضی و املاک دایر و آباد: آن حضرت هیچ زمین دایر را «اقطاع ملکی» نکرده است، زیرا اراضی دایر، صاحب و مالک دارند. مالک شان یا بیت المال است و یا بخش خصوصی و مردم. اقطاع ملکی سلب مالکیت را لازم گرفته. مسلم است که آن حضرت مال مردم را هرگز سلب مالکیت نکرده است که مصداق ظلم است. و آن اقطاعات که شمرده اند هیچکدام از اراضی «مفتوح عنوه» نبوده اند که ملک بیت المال خراجی باشند. و بر فرض اگر جزء اراضی مفتوح عنوه باشند، مال کل مسلمانان هستند^۱ و نمی شود که سلب مالکیت شوند.

او هرگز بر خلاف شریعتی که خودش آورده عمل نمی کند، نعوذ بالله از این مقوله ها. حقیقت اقطاعات به شرح زیر است:
اقطاعات در اراضی موات، همانطور که گفته شد مطابق عین شریعت آن حضرت است.

اقطاعاتی که در اراضی دایر فرموده است، نه اقطاع ملک است و نه اقطاع محصولات اراضی، بل «اقطاع زکات» است؛ مثلاً «وادی عقیق»^۲ را به فلان کس اقطاع نمود، یعنی زکات آن وادی را به آن

^۱ شرح آن در مبحث «خراج» می آید.

^۲ وادی عقیق در فاصله ۹۲ کیلومتری شمال شرقی مکه به سمت نجد و تهامه قرار دارد.

آقا واگذار کرده که او سالانه فلان مقدار و مبلغ به عنوان زکات آن وادی به بیت المال بپردازد. یعنی او مأمور شده که آن مبلغ را از اهل آن وادی جمع کند، سود و زیانش به عهده او باشد. اگر یک سال محصول زکات از (زراعت و دامداری) بیش از مبلغ مقرر شده، مال او باشد و اگر در یک سال کمتر باشد او باید از مال خود آن کاستی را بپردازد. این کار برای سهولت مدیریت امور مالی حکومت بوده. نه خصوصی سازی اموال بیت المال.

س: ماوردی و ابن سلام و امثال شان، اقطاع در اراضی دایر را نیز تملیکی دانسته اند، نه اقطاع زکات، و نه اقطاع معادن به مقدار معین از محصول معدن-؟

ج: اگر مطالب قبلی را به یاد بیاورید، یا آن را در مبحث **خراج** از نو ببینید، اوضاع تحولات در امور مالی و تحول فرهنگ عدالت به مسامحات رفتاری در امور مالی حتی تحول جهاد فی سبیل الله به جهاد فی سبیل المال و آن همه گسترش برده داری، برایت روشن می شود که افرادی مانند ماوردی و ابن سلام و امثال شان، این موضوع را «تاریخی» بررسی کرده اند، نه «حدیثی» یا «سنتی» از سنت آن حضرت. یعنی حدیثش تحت تأثیر روند تاریخی فرهنگ، قرار گرفته است و بدیهی است که گزارشات تاریخی همیشه تحت تأثیر فرهنگ است، آنان سخنی را می گویند که سال ها، دهه ها بل

قرن ها فرهنگ به نفع ثروتمندان و رؤسای قبایل مانند بلال بن حارث،^۱ پرخیده و ریشه دوانیده و در عرصه روانی جامعه جای گرفته است.

چرا این آقا که در مقام تشریح شریعت جواز به خصوصی سازی است، به متون حدیث اهل بیت علیهم السلام تکیه نمی کند؟! در کدام متن از متون حدیثی سلب مالکیت از اموال بیت المال و قرار دادن آن در تحت مالکیت ثروتمندان، آمده است؟ و در کدام حدیث آمده که ملک فلان مردم که افراد بخش خصوصی هستند را می توان سلب مالکیت کرد تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملک مردم (مثلاً) وادی عقیق را مسلوب کند و آن را تحت مالکیت فلان فرد درآورد؟

این آقایان برای خصوصی سازی بهانه هائی می آورند که پاسخ آن را در «نامه سرگشاده به وزیر محترم نفت» داده ام.

آری و صد بار بلی: حاکم (امام و ولی فقیه) اگر احساس نیاز ضروری یا نیاز مبرم کند، می تواند جواز فروش برخی از اموال بیت المال را صادر کند، و همینطور درباره اموال افراد؛ مثلاً باید آرتش اسلام از زمین هائی عبور کند و مالک آن ها رضایت

^۱ ابو عبدالرحمان بلال بن حارث (درگذشته ۶۰ ق) صحابی پیامبر (ص) و از قبیله مُضَری بنی

نمی دهد، مالکیت شان سلب می شود و آرتش از آنجا ها می گذرد؛ یک بار یا صدها و حتی تا ابد نیز ممکن است مالکیت شان سلب شود.

حتی در صورت نیاز امام و امت، امام یا ولی فقیه می تواند به فلان فرد بگوید باید ماشین، یا کت و پیراهن و... خودت را بدهی. اما این مسائل هیچ ربطی به مبحث اقطاع ندارند، اگر ماوردی و امثالش ثابت کنند که اقطاع پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این موارد بوده، ما نیز می پذیریم. اما بقول طلبه ها «دون اثباته خرط القتاد»^۱.

پاسخ به یک استدلال شعار گونه آقایانی که مدعی اند اسلام نظام اقتصادی ندارد: پیشتر گفته شد که یکی از محققین و نویسندگان که استاد حوزه و دانشگاه است، اساس سخنان آنان را ردیف کرده و ارسال فرموده است تا پاسخ آنها را بدهیم. این مرسوله به صورت زیر است:

۱- هر نظام اقتصادی نیازمند معرفی منابع درآمدی ثابت و پایدار

^۱ مراد از «خرط» یعنی کندن برگ های درخت با استفاده از کف دست است و مراد از «قتاد» درخت جنگلی است که پر تیغ است و میوه و ثمری ندارد. این مثل برای کاری بکار می رود که وصول به آن جز با مشقت و سختی حاصل نمی شود یعنی همانطور که کندن برگ درخت قتاد با استفاده از کف دست، امری مشکل و سخت می باشد، این مساله نیز امری مشکل و سخت است بطوریکه چیدن برگ درخت قتاد از آن آسان تر است.

است. در اسلام یکی از این منابع خمس غنایم است که تاکید بر آن باعث جنگ افروزی شده و چشم پوشی از آن مهمترین منبع مالی را از حاکمان اسلامی می گیرد.

۲- یکی دیگر از منابع مالی، جزیه است که علاوه بر ناپایدار بودن آن به دلیل مسلمان شدن اهل کتاب، نوعی استثمار به حساب می آید.

۳- انفال که در اختیار امام است برای حفظ کوه ها، جنگل ها، دره ها و محیط زیست از تجاوز انسان است و نمی تواند از منابع درآمدی باشد.

۴- زکات فقط کشاورزی را پوشش می دهد و صنعت با تمام گستردگی از شمول زکات خارج است و این نوعی ضعف نظام اقتصادی اسلام را نشان می دهد.

اکنون بررسی موارد چهارگانه این مرسوله:

ردیف ۱: منابع درآمدی ثابت و پایدار نظام اقتصادی اسلام را مشروحاً شمردیم، و گفته شد در نظام جهانی اقتصاد اسلام چیزی به نام خمس غنایم وجود ندارد.

علاوه بر آن در بخش هزینه های بیت المال چیزی به نام هزینه های نظامی ارتشی، جایی ندارد و این بودجه های هنگفت به تولید می رود و همین طور نیروی انسانی آن؛ در امت واحده، تنها پلیس

خواهد بود که «العسکر زینت البلاد»، تا نظارت حکومت بر امنیت و آسایش هر چه بیشتر امت، عملی گردد. می گوید: تکیه بر غنائم جنگی باعث جنگ افروزی شده و چشم پوشی از آن مهمترین منبع مالی را از حاکمان اسلامی می گیرد.

جواب: به شرح رفت که در نظام جهانی هیچ تکیه بر غنائم جنگی نیست و در «نظام اقتصادی یک کشور در میان کشورها» بحشش خواهد آمد.

ردیف ۲: می گوید یکی دیگر از منابع مالی جزیه است...

ج: بدیهی است در «امت واحده» که جنگ و غنائم جنگی نیست، جزیه هم نمی تواند باشد و ما در طول این مباحث چیزی به نام جزیه را نیاوردیم. تکرار می کنم همان طور که هر مدعی نظام اقتصادی، طرح، پیشنهاد، تئوری و نسخه می دهد آن را برای کل جهان می دهد نه یک کشور، مانند مارکس، آدام اسمیت و... اسلام نیز نظام اقتصادی را جهانی داده است.

اما در اینجا لازم است یک موضوع مهم را بررسی کنیم: یکی از اساتید پر شهرت حوزه علمیه که متاسفانه ارسطوئی، هم هست در جلسه درس تفسیر، می گوید: در جامعه امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز ادیان دیگر و مذاهب متعدد وجود

خواهند داشت، زیرا قرآن دربارهٔ یهود می فرماید «وَالْقِيَامَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ بنابراین یهودیت تا قیامت خواهد بود و پیروانش جزیه خواهند داد.

فلسفهٔ وجودی ظهور امام زمان (عج) بر چیدن ظلم از روی زمین است؛ به نظر این آقا او همهٔ ظلم‌ها را از بین می برد مگر ظلمی که به رسول خدا و قرآن می شود؛ اگر اقلیت‌های غیر مسلمان در جامعهٔ او باشند، معتقد خواهند بود که قرآن دروغ است و پیامبر دروغگو. (نعوذ بالله).

این آقا که مفسر قرآن است، هنوز نتوانسته بداند که زبان قرآن «زبان امّی» است یعنی «زبان مردمی» است، نه مانند زبان ارسطوئیان که عالمی غیر از عالم مردم برای خود درست کرده اند.

مثال: زید به بکر می گوید: اگر فلان کار را نکنی تا قیامت با تو آشتی نخواهم کرد. آیا این سخن او دلالت دارد که آن دو تا قیامت زنده خواهند بود؟ مقصود زید این است که هرگز میان او و بکر آشتی ای رخ نخواهد داد.

این حضرت ارسطوئی با این سخن آن همه آیه‌ها و احادیث و نیز بزرگترین پایه دین را کنار می گذارد.

^۱ سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۴.

الوین تافلر^۱ که عضو اتاق فکر «پیشگیری از ظهور» در کاخ سفید بود در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید: در دهکده جهانی، خرده فرهنگ‌ها وجود خواهند داشت. او و همراهان و همکارانش مشاهده می‌کنند که جهان به سوی یک جامعه واحد می‌رود آن هم با سریع‌ترین سرعت، و پیشگویی و وعده مکتب قرآن و اهل بیت به سرعت در مسیر تحقق است و این یک روند جبری است و نمی‌شود از آن جلوگیری کرد، در صدد القاء این قبیل سخنان به ذهن مردم جهان هستند، و این یکی از تاکتیک‌های ممانعت از ظهور است.

کدام خرده فرهنگ؟ همین امروز خرده فرهنگ‌ها در پی اضمحلال‌کننده فرهنگ‌ها، زیر پای مدرنیته مضمحل می‌شوند تا چه رسد به آن زمان که جامعه جهانی به دهکده مبدل شود. جهان هر چه به دهکده نزدیک شود، مردم آگاه‌تر می‌شوند و ظهور یک انقلاب جهانی است که فرهنگ دجال مدرنیته^۲ را بر می‌اندازد و فرهنگ نوین الهی را فرهنگ آن دهکده می‌کند.^۳ و به همین جهت سران کابالیست^۴ جهان، با هزینه مبالغ هنگفت مالی،

^۱ الوین لوئیس تافلر (۱۹۲۸-۲۰۱۶)، نویسنده.

^۲ قبلاً گفته شد که در بینش مکتب ما، دجال یک فرهنگ است

^۳ رجوع شود به «تشیع و فراگیری جهانی» سایت بینش نو.

^۴ رجوع شود «کابالا و پایان تاریخش» سایت بینش نو.

فکری و نظامی برای جلوگیری از آن می کوشند.

این حضرت استاد ما نیز به طور ندانسته کمک کار آن اتاق فکر کاخ سفید می شود.

ردیف ۳: می گوید: انفال که در اختیار امام است برای حفظ جنگل ها، کوه ها، دره ها و حفظ محیط زیست از تجاوز انسان است و نمی تواند از منابع درآمدی باشد.

جواب: پاسخ این ردیف در مبحث جنگل به طور مشروح گذشت و معلوم گشت که طرفداران این سخن چیزی از اقتصاد نمی دانند.

ردیف ۴: می گوید: زکات فقط کشاورزی را پوشش می دهد و صنعت با تمام گستردگی از شمول زکات خارج است و این نوعی ضعف نظام اقتصادی اسلام را نشان می دهد.

جواب: اولاً شگفت است؛ گوینده این سخن با همه مخالفتش و عدم باورش به «نظام اقتصادی اسلام» باز آن را به زبان می آورد. بلی؛ حقیقت، همیشه (به طور ناخودآگاه) خود را از زبان مخالفینش بروز می دهد.

ثانیاً: این مشکل برادران اهل سنت است که به «خمس مکاسب» = «خمس مازاد از درآمد» اعتقاد ندارند، اما در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام هر شغلی، هر کاری، هر منبع درآمد بخش

خصوصی مشمول خمس هستند، به شرحی که گذشت و نقش این منع عظیم، بیان شد.

عشریه و عشرار: منابع درآمد بیت المال (حکومت و دولت)

منحصر به همان است که در هفده ردیف به شرح رفت و بیان شد؛ یعنی دولت حق ندارد غیر از این ها چیزی از مردم بگیرد، خواه به عنوان عوارض باشد و خواه با هر عنوان دیگر. مگر به وقت اضطرار. هر اضطرار هم ماهیتاً موقت است.

در تاریخ اسلام اولین عوارضی که بنا نهاده شد، عشریه است و کارکنان و مدیران آن نیز «عشرار» یا «عشارین» نامیده می شدند، که بعنوان یک نهاد مستحکم مالی تاسیس شد. ظاهراً نطفه آن در زمان خلافت امویان برای اولین بار در «أبله»^۱ گذاشته شد. ابله اکنون هم در جنوب عراق به صورت یک آبادی قرار دارد که می توان گفت از زمان هخامنشیان محل اخذ عوارض و باصطلاح «گمرک» بوده است، در آن زمان ابله در نوک خلیج فارس قرار داشت و بندر بوده است. به تدریج در طول زمان رسوبات دجله و فرات میان آن و خلیج فاصله انداخته و جایگاه بصره را به وجود آورده و اکنون باز

^۱ ابن بطوطه که در نیمه اول قرن هشتم به بصره آمده و ابله را نیز دیده در وصف آن می نویسد: ابله شهر بزرگی بوده که تجار هند و فارس اجناس خود را به آنجا می آورده اند. بعدها ویران شد و اکنون قریه ای است که آثار کاخ ها و عمارات قدیمی آنجا نشان از عظمت آن در گذشته دارد. (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۱۹۹)

در اثر رسوبات، شهر کوچک فاو در جنوب بصره تشکیل یافته است. با آمدن اسلام، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عشریه را حذف کرد. پس از مدت ها، خلافت نتوانست از این درآمد چشم پوشی کند، از نو آن را تحت عنوان «اخذ عشریه» به جریان انداخت. مراد از عشریه «یک دهم» نیست بل که «دهک» است که باید آن را به «دهکی» ترجمه کرد. یعنی از هر کالائی که توسط دریا نوردان به آنجا می رسید باید دهکی به دولت خلفا داده شود. از هر کالائی یک چیزی متفاوت از کالای دیگر گرفته می شد. گاهی یک دهم و گاهی کمتر از آن و حتی گاهی بیشتر، و مقدار آن با هر مصوبهٔ دربار تغییر می کرد.

شیرینی عشریه به مذاق خلافت خوش آمد و موجب گشت که علاوه بر ابله، میان بخش های امپراتوری اسلام نیز دفاتر عشریه تاسیس شود، از باب مثال: ورود و خروج کالا از مصر به حجاز و بالعکس مشمول عشریه شد.

ائمه طاهرین علیهم السلام برای حفاظت از مکتب، کوشیده اند که اگر به مکتب عمل نمی شود دستکم در عرصهٔ «نظر» سالم بماند و هر کسی که می خواهد اسلام شناس باشد، عشریه را از ذاتیات نظام مالی و اجتماعی اسلام نداند و آن را به حساب ماهیت نظام اقتصادی اسلام نگذارد.

در این باره حدیث هائی داریم که بشدت بر علیه عشریه هستند؛

گوئی بزرگترین و خطرناکترین پدیده را معرفی می کنند، حتی به مردم اجازه می دهند که برای فرار از دادن عشریه قسم دروغ بخورند. البته در میان این حدیث ها، حدیث مردود هم هست.

خراج

و

تقسیم بالسَّوِيَّةِ آن میان همه مسلمانان

در شمارش موارد درآمدهای بیت المال نامی از خراج نیامد، زیرا بحث ما در این فصل به محور «نظام اقتصاد جهانی اسلام» است یعنی نسخه نظام اقتصاد برای «امت واحده» و باصطلاح امروزی برای «دهکده جهانی با حاکمیت واحد» است. و در چنین جامعه ای جنگ معنایی ندارد. و لذا در باب خمس نیز آنچه مورد نظر بود «خمس مکاسب» بود نه خمس غنایم جنگی، چنان که در جای خود به شرح رفت.

اما در اینجا لازم می دانم که از جریان بحث خارج شویم و یک مطلب بس مهم را بررسی کنیم، زیرا این مطلب برای تکمیل بحث ما درباره چگونگی هزینه و موارد هزینه اموال بیت المال، ضرورت دارد:

در زبانها شایع است که امیرالمومنین علیه السلام، بیت المال را در میان مسلمانان به صورت بالسویّه تقسیم می کرد به صورتی که به زبیر و غلام آزاد شده او سهم مساوی داد. و این را نشانه بزرگ عدالت آن حضرت می دانند. در حالی که این موضوع با این صورت، کاملاً نادرست است؛ نه تنها دلیل عدالت آن حضرت نیست بل اهانت بزرگی است به ساحت آن امام. آیا امیرالمومنین برخلاف نصّ آیه زکات، بر خلاف نصّ آیه خمس و بر خلاف نصّ آیه فیئ عمل کرده است!؟

آنچه او بالسویّه تقسیم کرد فقط درآمد خراج بود نه مطلق بیت المال، همان طور که بیان شد به فرد غیر مستحق و غنی، هیچ چیزی از بیت المال نمی رسد. اموال خراجی، انباری و نیز صندوقی بود که جدا از اصل بیت المال، در کنار بیت المال قرار داشت.

خراج را از اراضی «مفتوح عنوه» می گرفتند. عمر تا حدودی درباره تقسیم خراج، مساوات را رعایت می کرد مگر در مواردی که به نظر خودش مصلحت را در عدم مساوات می دانست.

در خلافت عثمان، این مساوات و نیز رعایت پیام آیه های زکات، خمس و فیئ نیز به شدت متزلزل گشت و بالاخره هر کدام از صحابه در حد باور نکردنی باصطلاح میلیاردر شدند. مثلاً وقتی که زبیر از دنیا رفت ۱۰۰۰ نفر غلام و ۱۰۰۰ نفر کنیز به ارث

گذاشت علاوه بر املاک شخصی خود که در حجاز، عراق و مصر داشت و علاوه بر گله های پرشمار شتر و گوسفند.^۱

البته این گونه ثروت ها تنها از محل خراج یا از تعدی ها به اصل بیت المال، حاصل نمی شد. یک جریان ویژه ای که با اصل توصیه قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) زاویه باز می کرد؛ به جای ریشه کن شدن برده داری روز به روز به تعداد بردگان افزوده می شد. کسانی به همراه بردگان شان به جهاد می رفتند و سهم بردگانشان از غنایم مال آن ها می شد.^۲ سوگمندان باید گفت: کم «جهاد فی سبیل الله» به «جهاد فی سبیل اموال» مبدل می شد، به حدی که ابوسفیان همواره با عمر درگیری لفظی داشت و شکوه می نمود که چرا اجازه نمی دهد که او هم به جهاد برود. او که دیروز برای براندازی اسلام لشکر کشی می کرد امروز می خواهد در راه اسلام جهاد کند (!!!) عمر می دانست که اگر ابوسفیان قدرت مالی بیشتری داشته باشد برای حکومت او خطرناک است و زمینه اجتماعی ابوسفیان نیز این خطر را افزون می کرد؛ خاندان امیه از قدیم از سران بزرگ عرب بودند، اما عمر از قبیله درجه سوم

^۱ برای مشاهده ثروت اصحاب، رجوع شود به بخش پایانی کتاب «کابالا و پایان تاریخ»

در سایت بینش نو.

^۲ حتی برخی خودشان به جهاد نمی رفتند و انبوه بردگان خود را می فرستادند.

برخاسته بود.^۱

آن موارد مصلحت اندیشی که عمر در تقسیم خراج داشت و به نظر او این کار مصداق «مؤلفه القلوب» بود، در زمان عثمان درجه زاویه اش گشادتر شد و شد آنچه که شد.

امیرالمومنین و تقسیم خراج: علی علیه السلام که به خلافت

رسید، تقسیم بالسویّه خراج را کاملاً و دقیقاً برنامه خود قرار داد؛ به زبیر و غلام آزاد شده او سهم دقیقاً مساوی داد، این بار نیز شد آنچه که شد و جنگ های جمل و صفین و حتی نهروان به راه افتاد و همه دارندگان آن ثروت های هنگفت یا علناً و یا در قلب شان از آن حضرت بیزار شدند. و به قول جورج جرداق مسیحی «قتل

فی محراب عبادته لشدّة عدالته»^۲.

جناب بابائی! این نیز کلیات (= اصول و مبانی) نظام اقتصاد جهانی اسلام، که تقدیم شد. شرح فروع آن و تدوین شبکه عینی و عملی آن به عهده جوانان محقق حوزه است. دست کم باید به قدری که مارکسیست ها و نئومارکسیست ها در اقتصادشان بحث و

^۱ از قبیله بنی عدی بوده است.

^۲ جورج سمعان جرداق (زاده ۱۹۲۶ - درگذشت ۲۰۱۴) نویسنده لبنانی.

تدوین کرده اند، کار کنند.

س: نظام اقتصاد اسلامی برای یک کشور در میان کشورها، مثلاً

در ایران امروز ما چگونه است؟

ج: این موضوع بماند به جلسه سوم، ان شاءالله.

فصل دوم از بخش دوم

نظام اقتصاد اسلام در کشوری میان کشورها

فصل دوم

نظام اقتصاد اسلامی در کشوری میان کشورها

س: نظام اقتصادی اسلام برای یک کشور در میان کشورها، مثل

کشور ایران امروزی ما چگونه است؟

ج: در فصل اول از این بخش گفته شد که هر کس که نسخه «نظام اقتصادی» داده آن را در یک سیستم جهانی و با یک اصول و مبانی جهانی، داده است، مانند مارکس و آدام اسمیت و...، اسلام نیز نظام جهانی مخصوص به خود را داده است، در این میان هیچ مکتبی و هیچ کسی راضی نیست که نسخه اش تنها به یک کشور محدود باشد، زیرا خاصیت علم و اندیشه چنین است به ویژه وقتی که بر بینش انسان شناسانه و جامعه شناسانه مبتنی باشد که باید باشد.

از میان این نسخه ها، نسخه آدام اسمیت موفق شد که امروز بر

سرتاسر جهان حاکم است.^۱ چرائی موفقیت آن به این دلیل است که یک «نسخهٔ مطابق اصل» است؛ مطابق اصل طبیعت غریزی انسان است، با اصالت فردیت و با اصالت غریزه فردی بشر.

در نوشته‌های دیگر توضیح داده‌ام انسان حیوان نیست، حیوان برتر هم نیست، موجود دیگر است که علاوه بر روح غریزه یک روح دیگر به نام روح فطرت دارد که این روح منشأ خانواده، جامعه، تاریخ، حیات، لباس، پشیمانی، زیبا خواهی و زیباشناسی انسان است و در یک کلام: هر آنچه انسان دارد و حیوان ندارد همگی از این روح ناشی می‌شوند.

برخلاف نظر انگلس^۲ و مارکس و همهٔ غربیان از عصر یونان تا به امروز، خانواده و جامعه یک پدیدهٔ صرفاً «میشاقی» نیستند. متأسفانه مرحوم علامه طباطبائی تحت تاثیر یونانیات (که با فعالیت‌های سالوسانهٔ هانری گُربِن^۳ از نو ترویج می‌شد) در میزان^۴

^۱ نسخهٔ آدام اسمیت در اقتصاد، مانند نسخهٔ داروین است در زیست‌شناسی. داروینیسیم با همهٔ «حذف و اضافه‌ها» هنوز هم مادر و اصل بینش‌های زیست‌شناسی است و همین‌طور است نسخهٔ اسمیت که امروز با حذف و اضافه‌ها، نقض و ابرام‌ها، مادر و اصل بینش‌های اقتصادی حاکم بر جهان است.

^۲ فریدریش انگلس (زاده ۱۸۲۰، درگذشته ۱۸۹۵) فیلسوف و مورخ، کمونیست آلمانی نزدیک‌ترین همکار کارل مارکس بود.

^۳ هانری گُربِن (زاده ۱۹۰۲ در گذشته ۱۹۷۸) او به مدت ۲۰ سال، اول هر پائیز به ایران می‌آمد و در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و در آخر پائیز به پاریس باز می‌گشت.

^۴ از جمله در ذیل آیهٔ آخر سورهٔ آل عمران، و آیهٔ ۳۲ سورهٔ زخرف.

جامعه را یک پدیدهٔ میثاقی «قراردادی» می داند. دو شاگرد نامدار او هر کدام در این موضوع کتاب نوشتند؛ استاد شهید مطهری بر خلاف نظر استادش کتاب «جامعه و تاریخ» را در اثبات شخصیت جامعه نوشت و دومی مطابق نظر استادش در رد آن نوشت. ما منتظر بودیم که این شخصیت محترم در موضع خود تجدید نظر فرماید و هنوز هم چشم به راهیم.

حضرات که جامعه را «پدیدهٔ قراردادی» می دانند، گاهی واژهٔ فطرت را نیز می آورند که مصداق تناقض می شود. و باید دانست که مرادشان از فطرت همان غریزه است؛ این دو واژه را مترادف و دارای یک معنی واحد می دانند، نه به معنی دو روح.

در نوشته هایم دربارهٔ روح فطرت هم از دیدگاه انسان شناسی و هم از اصول زیست شناسی بحث کرده ام و توضیح داده ام که منشأ این ها روح فطرت است: خانواده، جامعه، تاریخ، حیات، زیباشناسی و زیبا خواهی و... و هر آنچه انسان دارد و حیوان فاقد آن است، ریشه در ذات و نهاد وجودی انسان دارند و هیچ کدام از این ها در اصل ناشی از آگاهی ها نیستند.

همین غفلت از روح فطرت است که امروز علوم انسانی غربی را به بن بست رسانیده و آن را از حل مشکلات بشر عاجز کرده است و این بن بست یک باور اجماعی دست اندرکاران علوم انسانی در جهان است لیکن برخی ها در برابر این شکست

می گویند: حقیقت همین است و بیش از این نمی توان راهی، چاره ای یافت. بشر باید به همین قانع باشد. برخی دیگر به این علوم ورشکسته قانع نیستند و در صدد کشف راه دیگر و پایه دیگر برای علوم انسانی هستند که البته ناتوان مانده اند.

بگذریم، این مقدمه به نظر من برای این بحث لازم بود.

اگر می خواهید نظام اقتصاد اسلام را در یک کشور میان

کشورها پیاده کنید و می گوئید: اکنون که جهان در دست ما نیست اگر بخواهیم اقتصاد کشورمان را اسلامی کنیم، چه باید کرد؟ می گویم: این فقط یک شرط دارد، شرطی عظیم، سنگین و بزرگ، و آن عبارت است از این که: **کشورتان را یک جهان کوچک کنید**. بدین شرح: دروازه ها را ببندید، سفارت خانه ها را جمع کنید، و به صراحت می گویم باید از همه کشورهای دنیا بریده باشید.

می دانم با شنیدن این سخن، یگه می خورید و حتی در بدن برخی ها موی شان از تعجب باصطلاح سیخ می شود، و لذا گفتم این شرط یک شرط عظیم، سنگین و بزرگ است، اما نترسید این کار محال نیست، کاملاً شدنی است.

اولاً یک مثال عینی و عملی می آورم: وقتی که مائو^۱ یک انقلاب در چین ایجاد کرد و آن را رهبری نمود، همین کار بزرگ را انجام داد، در اثر آن کشورش چنان ساخته شد که سران جبهه کابالیسم به وحشت افتادند؛ در صدد نفوذ برآمده و برنامه ریختند، بزرگ اندیشمند چنین برنامه ای، کسینجر^۲ بود که بالاخره نیکسون^۳ (رئیس جمهور وقت امریکا) را به چین برد، نیکسون دست مائو را بوسید، او را به عضویت در سازمان ملل دعوت کرد حتی «حق و تو» هم به او دادند. بدین صورت دروازه های چین به تدریج به روی دیگر کشورها باز شد.^۴

امام خمینی و ایران: مبنای اساسی خمینی (ره) استقلال بود.

شاید در میان سیاستمداران تاریخ کسی به اندازه او به استقلال فکر نکرده و نمی کرد، او در صدد «استقلال همه جانبه» و «قطع هر نوع

^۱ مائو زدونگ - یا مائوتسه تونگ - (زاده ۱۸۹۳ - در گذشته ۱۹۷۶) تئوریسین مارکسیسم لنینیسم و سیاست مدار کمونیست بود.

^۲ هنری آلفرد کسینجر (زاده ۱۹۲۳) سیاست مدار، دیپلمات و مشاور ژئوپلیتیک امریکائی است که به عنوان وزیر امور خارجه ایالات متحده امریکا و مشاور امنیت ملی امریکا کار کرده است.

^۳ ریچارد میلوس نیکسون (زاده ۱۹۱۳ - در گذشته ۱۹۹۴) سیاست مدار و سی و هفتمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا بود

^۴ آغاز روابط ایالات متحده با چین، با سفر مخفیانه کسینجر از پاکستان به چین آغاز شد، که به دیپلماسی پینگ پنگ معروف شد. (۱۹۷۰)

وابستگی» بود. این فکر در سرتاسر صحیفه نور به طور مشعشع و واضح موج می زند. او می خواست همه وابستگی ها کاملاً از بین بروند.

امروز ما مستقل ترین کشور هستیم اما در همه ابعاد به کمال استقلال نرسیده ایم تنها در بُعد نظامی زیر سایه مقام معظم رهبری استقلال کامل داریم. ای کاش در اقتصاد نیز چنین بودیم که نشدیم. نه تنها در اقتصاد استقلال کامل نداریم (و هر روز سرنوشت ما را دلار امریکائی تعیین می کند) چیزی به نام «تحریم» ابزاری است که ما خودمان آن را برای امریکا ایجاد کردیم.

قرآن فریاد می کشد: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى

الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»^۱: خداوند هیچ راه سلطه ای برای کافران بر جامعه مسلمانان قرار نداده است. و پیامبر (ص) فرموده است:

«الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۲: اسلام فراز می آید و هیچ

آئینی و مذهبی (و هیچ ایسمی) بر او فراز نمی آید. اما امروز دلار آمریکا بر ما فراز آمده است. برخی ها به این نیز قانع نیستند اصرار دارند به طور همه جانبه تسلیم آمریکا شویم و نام این تسلیم را

^۱ سوره نساء آیه ۱۴۱.

^۲ من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۳۴.

مذاکره گذاشته اند.

خمینی (ره) می گفت: ما نیاز به واردات گندم نداریم پشت بام ها را نیز گندم می کاریم. و در صنعت نیز می گفت: ما می توانیم. و همین اصل است که امروز هم به طور موردی «نه به عنوان یک قاعده کلی» گاهی به زبان ها می آید.

در اوایل پیروزی گفت: آب و برق برای دهک پائین مردم، باید رایگان باشد،^۱ یعنی این هزینه به عهده بیت المال است، که مهندس بازرگان گفت: آیت الله حاتم بخشی فرموده، چنین کاری ممکن نیست.^۲

دولت موقت اساساً بستن دروازه ها و قطع وابستگی ها را محال می دانست. اما بر خود وظیفه می دانست که بالاخره باید

۱. حضرت امام (ره) در اجتماع مدرسه فیضیه در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۵۷ بود که فرمودند:

«علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را می خواهیم مرفه کنیم. شما به معنویات احتیاج دارید، معنویات ما را این ها بردند. دلخوش نباشید که تنها مسکن می سازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی می کنیم اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی می کنیم دلخوش به این مقدار نباشید معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می دهیم».

۲ نطق تلویزیونی مرحوم بازرگان در تاریخ ۲۳ اسفند ۵۷ است. مهندس بازرگان در این مصاحبه تلویزیونی که متن آن در کیهان ۲۴ اسفندماه نیز به چاپ رسیده، ادعاهایی را درباره امام مطرح کرده است.

برای انقلاب عظیم یک کاری کرد که نهضت مردم ثمری هم داشته باشد. بانک های خصوصی را به نفع بیت المال مصادره کرد، که بعد ها این نیز از بین رفت.^۱

بیش دولت موقت، اولین زاویه ای بود که باز شد و چون این فقط خمینی (ره) بود که این گونه می اندیشید و همیشه می گفت: همه احکام اسلام باید پیاده و عملی شود. در اعتراض به نظام اقتصادی غرب، در جلسه ای که سرمایه داران طرفدار اقتصاد غربی حضور داشتند «باصطلاح» به روی شان گفت: من یک موی گود نشینان را بر شما ترجیح می دهم. او یک فقیه بود و کاملاً معتقد بود که مالکیت و داشتن ملک و مال و پول در اسلام محترم و ثابت است، چه کسی می تواند این اعتقاد او را انکار کند؟ یا اعتقاد او را دچار گسست یا سستی بدانند؟ اوست که کتاب چند جلدی «بیع» را نوشته است او که با امریکا می جنگید همیشه می گفت: شوروی را نیز در شعارهای تان فراموش نکنید. یعنی هر دو مردود هستند. او به ماهیت نظام مالکیت غربی و نظام سرمایه داری غربی

^۱ پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام بانک های خصوصی در ایران بر اساس لایحه ۶۷۳۸ و سپس لایحه حفاظت و توسعه صنایع مصوبه شورای انقلاب، دولتی شدند. ادغام بانک های خصوصی قبل انقلاب در بانک های دولتی، تا ۲۲ سال دوام داشت ولی از سال های پایانی دهه ۷۰ برخی جریانات فکری، ساز تأسیس بانک خصوصی را کوک کرده و مدام بر اهمیت حضور این بانکها در کشور تأکید می کردند.

اعتراض داشت که بر مبنای لیبرالیسم و مبتنی بر ربا و عطله بود و هست.

زاویه ای که دولت موقت باز کرد، سوراخی در دیوار نظام اقتصاد مورد نظر خمینی بود که رفته رفته گشاد تر می شد. با تحمیل جنگ تحمیلی که هم از طرف مارکسیست ها و هم از طرف لیبرالیست ها بود، دیگر بستن و ترمیم این سوراخ گشاده را غیر ممکن کرد.

دولت های بعدی، یعنی دولت آقای موسوی، دولت آقای هاشمی و دولت آقای خاتمی آمدند آن را به دروازه بزرگ بل به دروازه های بزرگ بل فراتر از نیازشان حتی در بینش خودشان، مبدل کردند. یکی از نشریات فکاهی، کاریکاتوری کشید که آقای ولایتی (وزیر امور خارجه وقت) یک ذره بین قوی در دست گرفته و به نقشه جهان با دقت نگاه می کند تا کشور کوچکی پیدا کند و پس از بورکینافاسو در آن جا نیز سفارت باز کند.

به ویژه جناب آقای هاشمی که کاملاً تعمد داشت که منویات محمدرضا شاه را در کشور پیاده کند و کرد؛ او تنها در دو آرزویش موفق نشد: یکی کشیدن امور جنسی به خیابان ها با چند کلمه عقد فارسی ساده و بدون اعلام و بدون هر مراسمی، تحت عنوان متعه.^۱

^۱ رجوع کنید به «جامعه شناسی متعه» در سایت بینش نو www.binesheno.com

دوم رسیدن به سمت رهبری (به اعتراف دخترش) که در آن صورت فرهنگ جامعه ما دقیقاً فرهنگ جامعه سوئد می شد.^۱ امروز هم گروهی می کوشند حتی با دو کشور باقی مانده نیز دست برادری دهند: امریکا و اسرائیل، که دست ذلت است نه برادری.

کار به جایی رسید که وزیر صنعت، معدن و تجارت، رسماً گفت: ما که برای فوتبال مربی خارجی می آوریم، پس باید برای شرکت ها و کارخانجات نیز مدیر خارجی بیاوریم!!! بدین سان شعار «ما می توانیم» در ماهیت اصلی و پایه ای خود، غسل و کفن شد و مدفون گشت، اینک این شعار گاهی به صورت موردی - نه بعنوان یکی از اصول نظام اقتصادی - از برخی زبان ها شنیده می شود.

اما این شعار در ماهیت اصلی خود توانمندی و کارائی خود را در امور نظامی و دفاعی نشان داد، گر چه دروازه سازان، این واقعیت بزرگ را به پشت گوش می اندازند.

امام خمینی می دید که با وجود خیلی از یاران که شناخت کامل از اقتصاد اسلام ندارند، و با وجود جریان ها و احزاب متعدد

^۱ رجوع شود به سلسله مقالات «جامعه سوئد» در روزنامه اطلاعات به تاریخ ۲۲ فروردین

مخالف، نظام اقتصاد اسلامی پیاده نخواهد شد، گفت: پیغمبر هم نتوانست، علی هم نتوانست.

یعنی عدم توانائی در پیاده کردن اقتصاد کامل اسلامی، دلیل سقوط تکلیف نیست، همانطور که تکلیف را از پیامبر و حضرت علی (علیه السلام) ساقط نکرد. باید حتی الامکان و تا جائی که ممکن است برای پیاده شدن اسلام زحمت کشید، باید همانند پیامبر و امیرالمومنین برای همین «حتی الامکان» و «قدر ممکن» شهید داد و زحمت کشید.

اگر نبود انقلاب، امروز علاوه بر هر چیز دیگر، با روند حکومت پهلوی به یک کشور بی حیا و بی ناموس مانند سوئد مبدل شده بودیم، و اساس «خانواده» از بین می رفت.

پس نظام ما واقعاً یک نظام مقدس است، نظام کرامت انسانی است و ما را از سقوط به کابلیسم غرب و جامعه «گله گاوی» محفوظ می دارد. و این محصول خون شهیدان مان است و برای حفظ این انسانیت باید همیشه راه شهادت باز باشد.

من می گویم این کار، این شرط بزرگ را دارد. زمان پیروزی انقلاب ممکن بود اگر آن شرایط و جنگ نبود. اکنون هم به صورت همان «حتی الامکان» ممکن است، و دست کم باید جهت گیری مان در جهت آن باشد، آنان که این راه را ناممکن می دانند، لطف کنند دیگر چیزی به نام «اقتصاد اسلامی» به زبان نیاورند. و نیز یک

لطفی به این دین مظلوم کنند و مثل این شیخ حسن بابائی ما، نگویند: اسلام نظام اقتصادی ندارد. زیرا چنین سخنی حاکی از ضعف بزرگ اسلام شان است، که گفته اند: خود شکن آئینه شکستن خطاست.

تو نمی توانی با نظام اقتصاد لیبرالیسم عجین باشی (؛ غرق باشی) و در عین حال بخواهی اقتصاد اسلامی و پیاده کننده عدالت باشد. منظورم انتقاد از کشور خودم در وضعیت فعلی آن نیست؛ من کشورم را در همین وضعیت فعلی نیز دوست دارم همچنان که مکتبم را دوست دارم گرچه مکتب برایم بسی مهم تر از همه چیز است. بحث من فقط یک بحث نظری است. گفته اند: اهل نظر سخن می گویند و کارشان آسان است، آن چه دشوار است کار اهل عمل و اجراء است.

من اداره اقتصادی کشور را با وضعیت فعلی که به هر دلیل و به هر حال بر ما مستولی شده، یک هنر بزرگ می دانم. گرچه از اوضاع فرهنگی بسی نگرانم، زیرا همان طور که گفتم ماهیت فرهنگ را نمی توان از ماهیت اقتصاد جدا کرد و این جراحی ممکن نیست.

با این همه، امروز که نظام اقتصادی ما با تاروپود نظام اقتصادی جهان غرب، همگن و در اصول اقتصاد عین آن است (گرچه در برخی فروع با آن فرق دارد) و در بالا بحث آن گذشت، نباید با

عوارض ها و مالیات ها مخالفت کرد. زیرا در وضعیت فعلی اضطرار موقت ما به اضطرار مداوم تبدیل شده است.

و در مجلس دوم پشت تریبون در پاسخ به مخالفین مالیات گفتیم: امکان ندارد که هزینه ها غربی باشد، و درآمدها اسلامی،^۱ شما هزینه ها را غربی می خواهید و درآمدها را اسلامی.

امروز سرپیچی از عوارض و مالیات های مصوب، دقیقاً مصداق تضعیف نظام کشور و خلاف شرع است، نظامی که عرض کردم عین انسانیت ماست و کوچکترین ره آورد آن حفظ «خانواده» و حفاظت از گرفتار شدن به میلیون ها کودک نامشروع است و...

مصرف: من چند کشور را در اروپا و چند کشور دیگر را در

شرق آسیا با دقت تمام مطالعه کرده ام؛^۲ مصرف عمومی در ایران بیشتر از هر کدام از آن ها است، هم در غذا و خوراکی ها و هم در لباس و مسکن حتی در خودرو سواری.

اینهمه داد و هوار سیاسیون ما که مرتب می گویند: مردم وامانده شده، مردم بیچاره شده، چیست؟ در حالی که آن که می سوزد و بیچاره و وامانده است، دهک پائین از مردم است نه همه مردم.

^۱ رجوع شود به مشروح مذاکرات مجلس دوم بحث بودجه.

^۲ از قبیل: سوئد، سوئیس، انگلیس، مالزی، سنگاپور و ... و مراد مصرف مردم است نه مسافران و نه گردشگران عباش که بخش عمده ای از درآمد آن کشور ها را تأمین می کنند.

سیاسیون حرفه ای چون از همه مردم رأی می گیرند، درباره همه مردم ابراز دلسوزی می کنند؛ خاصیت سیاست حرفه ای همین است. به حدی با واژه مردم، مردم، داد و هوار راه انداخته اند که برخوردارترین افراد نیز باورشان شده که بی نوا شده اند.

حضرات با چنین داد و هوارها، توقعات همه دهک های جامعه را در بالاترین حد ممکن بالا برده اند. این روند و عادت، دقیقاً مصداق بارز «سوء استفاده از فقر فقراء» است و این از عجایب روزگار است هم سهم و حق فقراء پایمال می شود و هم از آن بهره برداری سوء می شود. این است صادق ترین مصداق اشک تمساح که شکار خودش را می خورد و سپس گریه می کند.

من سندی در دست دارم که امام خمینی در آغاز پیروزی مأموریت می دهد گروهی برای بررسی فقر فقراء در مناطق کشور مسافرت کرده و گزارش بدهند. در متن گزارش آمده: «خانواده هائی را دیدم که گاوشان را در همان اتاق (بیغوله) که زندگی می کنند، بسته بودند و این گونه زندگی می کردند». امام گفت: اگر انقلاب و نظام ما به داد فقرا نرسد کاری نکرده است. و دستور تاسیس کمیته امداد را صادر کرد. اما همه ماها که آن روز از نزدیک در جریان امور بودیم، می دانیم که کمیته امداد یک برنامه فوریت

دار و برای حل فوریت دار ترین مسائل بود، شبیه جعبه کمک های اولیه پزشکی است تا مریضی به بیمارستان برسد و مشکلش به طور اساسی برطرف گردد. او منتظر بود که نهادهای نظام تأسیس شود و به فقر زدائی اساسی برسد. اما چنین نشد و بناچار کمیته امداد، تداوم یافت.

کسی در نقش عظیم کمیته امداد شک ندارد و اگر داشته باشد، عیب از خودش است. اما بحث ما در «اصول و مبانی نظام اقتصاد اسلامی» است. کمیته امداد از این اصول و مبانی نیست، بل از اصول اخلاقی در عرصه مستحبات است که اهمیت اخلاقی و استحبابی آن در «جامعه سازی اسلام» مشخص است، اما کسی که از نظام اقتصادی بحث می کند، نباید به اخلاقیات و مستحبات تکیه کند. و از ته دل دعا می کنم که نهاد ارزشمند کمیته امداد هرگز مانند برخی از نهادهای دیگر دچار فساد نگردد که نمی گردد ان شاء الله.

کمیته امداد با همه ارزش و نقش بزرگش، در اصل، مصداق «ماهی دادن به فرد گرسنه است نه یاد دادن ماهی گیری»، گرچه به تدریج به سمت یاد دادن، جهت گیری کرده است. در بحث از موارد مصرف بیت المال از اصلی به نام «اصل استحقاق» نام برده

شد؛ کسی که توان انجام کاری، حرفه ای را داشته باشد لیکن ابزار آن را نداشته باشد، بیت المال موظف است ابزار کار او را به رایگان تأمین کند. و این از اولین وظایف بیت المال است که مقدم بر جاده کشی و بیمارستان سازی است که از نظر جامعه شناسی، تولید و اشتغال از موارد پیشگیری و سلامت جامعه است که نتیجه آن آبادانی و توسعه یک جامعه است.

علی‌ارغم آنان که به «شخصیت جامعه» معتقد نیستند، حرکت جامعه در انقلاب، اصول اقتصاد غربی و لیبرالی را می‌کوبید؛ میخانه‌ها، قمارخانه‌ها را و دقیقاً همانند آن‌ها، بانک‌ها را آتش می‌زد تا چرخه اقتصاد را از ربا پاک کند.

عربستان که مانند ما بخشی از پازل اقتصاد جهانی غربی است، کوشید به ظاهر هم که شده «البنک اللاربوی» را به راه اندازد، به جایی نرسید و مصداق مَثَلِ عَرَبِيٍّ «و فِي الصَّيْفِ ضِيَعَتِ اللَّبْنِ» گشت.

رمة داران عشایری نمی‌گذارند نرها در جفتگیری آزاد باشند، طوری مدیریت می‌کنند که همه بزغاله‌ها و بره‌ها در یک زمان به دنیا بیایند تا مدیریت شان آسان باشد. زن عرب از همسرش رنجید قهر کرد و به خانه پدر رفت، مرد نتوانست از جفتگیری‌های

بخش دوم: نظام اقتصاد اسلامی در کشوری میان کشورها ۱۳۷

پراکنده جلوگیری کند؛ ماده ها هر کدام در زمانی زائیدند. زن پس از چند ماه آشتی کرد و به خانه آمد، دید که خبری از شیر و پنیر نیست، شکوه سر داد. مرد گفت: در تابستان که گذاشتی رفتی شیر را ضایع کردی.

پایان